بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

نسخہ

رقعات عالمگیری

با حواشی اردو

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع مزین مطبوع جہان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از ستایش نامی پادشاهی که سلطنتش مصون از زوال و انتقال است و پس از ثنای ستایش
جهان پناهی که حلقهٔ بندگیش زینت گوش سر تا سر سلاطین عالمگیر اورنگ زیب همایون فال بر رای
مهر تجلای فی الشعوران سخن رس و سخنوران صبیح نفس پوشیده نماند که درین نسخهٔ موسوم به رقعات عالمگیری
ملقب بکلمات طیبات که مؤلف از رقائم کرائم پادشاه دین گستر عدل پرور ابو المظفر
محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر پادشاه هندوستان است انار الله برهانه هیچ جا که بنور خلافت فرزند
سعادت توام کنایه از پادشاهزاده کلان سلطان محمد معظم الملقب بشاه عالم بهادر است و در بعضی جا سلطان
محمد اعظم شاه بهادر پادشاهزاده دیگر نیز بفرزند سعادت توام ملقب شده و فرزند عالیجاه خاصه القاب
سلطان محمد اعظم شاه بهادر است و برادر نامهربان عبارت است از داراشکوه برادر کلان آنحضرت و فرزندزاده
۱ عزیز و فرزندزادهٔ بهادر ارادت است از محمد معز الدین بهادر پسر کلان شاه عالم بهادر و محمد بیدار بخت بهادر
معین پور سلطان محمد اعظم شاه بهادر و فرزندزادهٔ عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بهادر پسر دوم شاه عالم بهادر
و عمدة الملک مدار المهام آن فدوی اشاره است از اسد خان که بعد فوت شایسته خان بخطاب امیر الامرا

سرفرازی یافته و خان فیروز جنگ انتخابیست از خطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و
نصرت جنگ اختصار القاب ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و میرزا بخشی یماست از میرزا صدرالدین محمد خان
صفوی میر آتش از تربیت خان و حمید فقط اختصار اسم حمید الدین خان بهادر شروع در مقصد از رقعات موسومه
بادشاهزاده کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید رقعه ۱ مهین پور خلافت
فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم اعلی حضرت فردوس منزلت بگرفتن ولایت بلخ و
بدخشان و خراسان و هرات ملک قدیم موروثی توجه مفرط داشتند و مکرر افواج بادشاهی بسرکردگی
مراد بخش نامصوب فرستادند چنانچه اکثر آن ولایت فتح هم شد لیکن بسبب کم حوصلگی آن نامراد که بی طلب
حضور بر خاسته آمد و باستمالت اهالی آن کابران دیار نپرداخت ملک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و محنت
ضایع گشت از اینجاست که گفته اند از پسر یا خلف دختر بهتر نظر باین توجیه که ع اگر پدر نتواند پسر تمام
کند این فانی را آرزو باقی ست تدبیرش غیر از اینکه نبیره آنحضرت را با فوجی شایسته و سامان بایسته
بان سمت بفرستیم دیگر از ما چه می آید با وجود تاکیدات حضور شما قندهار را نگرفته اید بایں مهم چه رسد
ظاهر آنکار شما نیست فقط بخود دیر عارضیست این نمود دلی بود خود آفتاب بسر کوه است بدرستی آمد چه و نیامد چه
شما فکر خود کنید که درینجا پیشمان چه و خواهید نمود در آنجا بحضرت حق سبحانه تعالی و حضرت علی رقعه ۲
فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم از عرض عریضی ظاهر شد که امسال جشن نوروزی بطور
اهل ایران تکلف کرده اند بفضل الهی عقاید خود درست دارند این بدعت تازه از کی آموخته اند ظاهر است که غیر دعا
سید گو یا ند ع بدنام کنندهٔ نکونامی چند تعلیم کرده باشد بهر حال هیچ این روز از عبادات مجوس است باعتقاد کفار
هنود در جلوس بکرماجیت لعین مبیدء تاریخ هند شد بعمل نیاید و چنین جهالت بفعل نگراید بیت گفته
شدم بسیار گو از شما یک تن نشد بسر راه جو استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه رقعه ۳ مهین پور سلطنت
برای اضافه پسر چار رمین که ظاهر بسیار دوستمیدار ند عرضداشته که نوشته بودند مطالعه در آمد پیشتر از این خود هم

بزرگ امکان ندارد وطرفه تر اینکه آن فرزند خبر خانه خود ندارند خبر حضرت پدر بزرگوار کجا یافتند حال

ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت ست + بپاس خاطر آن فرزند بطور دیگر رعایت کرده خواهد شد

رقعه ۴ - معین پور خلافت بعرض رسید که آن فرزند نگاهداشت سپاه می نمایند و نوکران بیش موجب نگاه

میدارند ظاهرا قصد قندهار داشته باشند خدا توفیق رفیق سازد اما استدعای آمدن دار السلطنت لاهور

که درینولا کرده اند موجب آن معلوم نشد پانصدی از منصب بدر خان کم کردیم و آن بندهٔ مشیر را از نوکری

برطرف ع از ماست همه فساد باقی + رقعه ۵ معین پور خلافت با وجود سلامت نفس فتح الله خان را

چرا ناخوش کردید در ایام بادشاهزادگی با امرا چه سلوک میکردیم که همه راضی بودند و در حضور و غیبت

بخوشدلی تعریف و توصیف ما میکردند بل باوصف اقتدار برادران مهربان جمیع بهادران ترک رفاقت او کرده ملازمت ما

اختیار کردند و جمعیکه باشارهٔ برادران مهربان حرکات ناملائم کرده حرفهای بی ادبانه بر زبان آوردند

تازیانهٔ اغماض و تحمل تنبیه شده از سر اقدامات از رهگذر حسن سلوک ما کردند تا نقش سرداری بهادری بر

لوح خاطر اشرف اقدس اعلی حضرت نقش گشته کارهای درسته بروی باز و این عزیز صورت گرفت

شهامت شمائل فتح الله خانی را رنجیده خاطر کرده همچو سپاهی جانباز را که بکار آید و کار آمد تمامی آزرده شکسته دل نمودید

فرد گر صد هزار لعل و گهر میدهی چه سود + دل را شکسته اگر شکسته باشی گر حالا هم دلجوئی کنید بهتر و

برای اصلاح کار مفیدتر ست بیت نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر + هر آنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر +

بیشتر ازین چه رضا والسلام علی من تبع الهدی رقعه ۶ - فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی سلم

از نوشته عزیزی معلوم شد که چهرهٔ زعفرانی بر سر جادهٔ پهلوانی در ایوان می نشینند سن شریف چهل و شش

تا زمان این ریش سفید رقعه ۷ معین پور خلافت محمد خان از حضور رخصت یافت تا جلد رسیده آنچه بر زبان

او حواله شده ابلاغ نماید از خود خبر نیست که کیستم و کجا میروم و بهر این عاصی پر معاصی چه خواهد گذشت حالا از هم

غصه میشوم همه را بخدا می سپارم فرزندان با نام کار گنهگار را باید که تحاله نکنند و مجوس کشت و خون خلق

الہ بندگان خدا نباشند آنچه بنظر می آید طرفه هنگامه برپاست نیست ایزد مقلب القلوب توفیق
حفاظت خلق الله که ودائع بدائع خالق اند چراغ راه سالکان طریق ریاست و ملکداری کناد بنام

بادشاهزاده محمد اعظم شاه بهادر رقعه ۸ - فرزند عالیجاه آب آهو اسکه این مرتبه برای ما فرستاده اند
ازسواری آن خیلی خوش شدیم و یاد از مزه‌های پدر پیر از آن فرزند جوان بخت میده‌ها ازکمال تخطط
بخوشخواری و سوم کرده شد چون آن فرزند در تجویز نام مطابق هر چیز مهارت تام دارند برای هر یکی از
انبه‌ها ناصرمانه فهرست آن بقید رنگ و نسل مرسله آخته سکی خواهد رسید تجویز کرده بنویسند رقعه ۹ - فرزند
عالیجاه دالی انبه مرسله آن فرزند بدالقدر پدر پیر خوشگوار آمد برای نام انبه گمنام استدعا نموده اند چون آن فرزند
خود سلیقه دارند چرا تکلیف پدر پیر حرامی شوند بهرحال سدهارس در سنا بالاس نامیده شد
رقعه ۱۰ - فرزند عالیجاه مزه کھچڑی بریانی شما در زمستان بیاد می آید الحق که قبولی اسلام خان بان
بسیار خواستیم که سلیمان بیانی برادر شما بگیرم اما شفقت پدری تقاضا نکرد اگر از شاگردان او کسی مهارت
این فن داشته باشد طلبیده آید الا خوشا روزیکه باشند و نخورند و نخورانند بیت خوشا وقتی و خرم
روزگاری ٭ که یاری برخورد از وصل یاری بیت هوس از سرم یک سرمو نرفت ٭ سیاهی مو رفت و
از رو نرفت ٭ رقعه ۱۱ - فرزند عالیجاه الحمد لله که فرزندزاده بهادر خوب برآمد و کار دولت ترقی
روزبروز دارد حالا از ترتیب الاجاه غافل نباید بود صوبه مالوه در صورت اقبال مهم سنتهی و تنبیه جاجان
بنام فرزندزاده بهادر بحال خواهد ماند فرمان صادر شد که از راجپوتان عمده راجه کشن سنگه کچھواہه همراه خود
دارد و توپخانه وغیره اسباب حرب مطلوبه این مهم از قلعه دار اکبرآباد بگیرد و والد بزرگوار آنرو می‌بدادند
راسب راه اسلام آباد عرف متهرا بسند رقعه ۱۲ - فرزند سعادت توام عالیجاه من اعلی حضرت میفرمودند
که بیکار کار بیکاران است انسان اگر با مور عقبی نتواند پرداخت ساختگی کارهای دنیا چه بدست که الدنیا مزرعة الآخرة
واقع شده خود بدولت نفس نفیس چهار گهری آخر شب از خوابگاه برآمده بآن رب توفیق

وضو کرده با اوراد و وظائف می پرداختند و پیش از صبح صادق بعد بانگ صلوٰة با جماعت فضلا نماز
صبح ادا کرده بجهروکهٔ درشن تشریف می آوردند و درشنیان را بسعادت دیدار فیض آثار نواخته بعد برآمدن
چهار گهڑی روز بدیوان عام مقرر موده در آن مجلس جمیع منصبداران جزو کل را بمجرا یافته دیوان اعلی
و میر بخشی بتجویز اهل خدمات و حقائق حسن تردد ذات و جانفشانی ناظمان و فوجداران و دیوانان
و کروریان صوبجات بعرض رسانیده دامن امید هر کدام بانجاح مرام پرداخته دلگرمی دیگران می نمودند
و بعد ملاحظه معتاد اسپان و فیلان خاصه یک پاس و دو گهڑی روز برآمده از دیوان عام بدیوان خاص
رونق می بخشیدند و دران مقام بخشیان عظام احوال نو سرفرازان منصب معروض نموده حکم عرض مکرر
و نظر ثانی حاصل میکردند و انتخاب وقائع و سوانح هر صوبه بعرض کرده فراخور هر مقدمه صدور احکام
ذرا این بر احکم ناطق میگرفتند تا قریب دو پهر این معاملات در پیش می بود من بعد برغبت طعام خاصه
که تاکیداً از وجه حلال مرتب می شد متوجه شده برای تقویت تن و قوت عبادت و داد گستری بقدر
سد رمق نوشجان فرموده خبر اکل و شرب طلبیه خواران و راتبه داران که اکثری ازان علما و فضلا و طلبه
علم و مساکین و غربا و یتیمان و بیکسان و بیماران بودند و بسیاری را از آنها در نظر کیمیا اثر روشناس
میداشتند استفسار نموده در خوابگاه خاص تشریف برده ساعتی با دل بیدار تهیا کرده بعد انقضای
دو پاس و چهار گهڑی از خوابگاه برآمده وضو کرده در نماز خانه بتلاوت قرآن مجید مشغول می شدند پس از
ادای نماز ظهر اوراد بر لب و تسبیح در دست در اسارج آمده می نشستند دیوان اعلی در آنجا حاضر شده بعرض
معروض مطلب مالی و ملکی پرداخته اکثر کاغذها دستخط انور میرسانیدند چهار گهڑی روز مانده باز دیوان عام مقرر موده
در نوبت بخشی دیوان تن منصب سرفرازان منصب و طلبداران جاگیر را از نظر انور میگذرانیدند و آنحضرت بغور تمام
تفتیش احوال حسب و نسب جوهر ذاتی و کاردانی هر کدام فرموده برای تشخیص منصب و تنخواه جاگیر حکم مقرر موده
و بعد شام از دیوان عام برخاسته نماز مغرب خوانده در خلوتکدهٔ خاص تشریف می بردند در آنجا موطلان شیرین بیان

وقصه‌خوانان فصیح بیان و قوالان خوش الحان و سیاحان عرصه جهان حاضر شدند اندرون پرده
نسوان و بیرون و گوهریان آفاق برغبت طبع اشرف و اعلی احوال اسلاف از بزرگان و پادشاهان و عجائب
غرائب و دیار و امصار بعرض میرسانیدند خلاصه آنحضرت تا نصف اللیل اوقات شبانروزی خود را باین قسم
تقسیم فرموده داد زندگانی و فرمانروائی میدادند چون شفقت پدری در حق آن فرزند جبلی ست نه تکلیفی بنابر نوشتن
و اطلاع دادن هر آنچه خوب باشد بران فرزند ارجمند زیبنده بود و بی اختیاریم درین وقت آنچه بیاد آمد بر
زبان قلم دادیم معاف دارند رقعه ۱۳ - فرزند عالیجاه محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم ظاهرا در سواری خیلی جلد
رفتن میروند چنانچه سید سایبان بردار ایشان از پا درافتاد و زندگی را جواب داد متی و حضور بحضور مانده
طریق رهواری دیده اند جز خلاف آن پسندیده اند **فرد** آهسته خرام بلکه مخرام + زیر قدمت هزار جانست +
رقعه ۱۴ - فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم حسن بیگ و پسران کار کنکه گوره را رعایت خاطر
افضل اجمل عز دل نشده رعایای آنجا واویلا دارند و سر سنگ میزنند و میگویند ع اگر تو می‌نهی داد روز
دادی هست + محاسبان حقیقی ظلم عمال بنام ما و شما می‌نویسند جزای اعمال حق دانسته باحوال سکنه آنجا و ارحمنا
والا جاگیر تغییر خواهد شد و عوض نخواهند یافت **رقعه ۱۵** - فرزند عالیجاه آنچه معلوم میشود مصطفی قلی بیگ دیوان
خاص آن فرزند کارها بجز درستی سرانجام میدهد غنیمت ست صافه به منصب خطاب خانی اگر بنویسند داده آید آدم خوب
مثل طلای بی غش ست **بیت** آنچه جستیم کم دیدیم بسیار و نیست + نیست جز انسان درین عالم که بسیار ست و نیست +
روزی سعد الله خان مرحوم بعد فراغ از اوراد و ظائف تا دیری دست بدعا برداشته بود یکی از ندمای گستاخ پرسید
کدام آرزو باقی ست گفت آدم خوب الحق حرف خوبی گفته هرچند جوهر دیانت و امانت در خلقت انسانی
جبلی ست بهر که حق تعالی کرامت کرده باشد اما همت و انصاف آقا را نیز دخلی هست که نوکر را مرفه الحال
و از وجه معاش مقدار احوال فارغ البال دارد تا ضروریات عالم تعلق خلل انداز اعتقاد او نشود ع
که فرد در خوشدل کند کار بیش + **رقعه ۱۶** - فرزند عالیجاه برای نصرت جنگ التماس پایه مراتب

کرده اند اگرچه ضابطه نیست که کمتر از شش هزاری مرتبت شود لیکن چون به وکالت دست بسته از دست او بر آمده
و پاس خاطر آن فرزند علاوهٔ آن امداد دادیم از همان پایه مراتبها که از آنجا آورده یکی بگیرد و شکر این مرحمت
عظمی که مافوق مرتبه است بجا آرد **رقعه ۱۷** فرزند عالیجاه میرزا خان متصدی محالات صوبه بیجاپور آن فرزند
سکر را واگذاشت نموده عوض آن محال دیگر میخواهد در حضور قلت تنخواه و کثرت طلبیداران است از کجا [illegible]
و آنخوان [illegible] بود به آنچه قسمت یافته عوض یافتن ممکن نیست بنویسند که توفیر محال دیگر بر آورده از همانجا بدهند
رقعه ۱۸ فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم از وقایع صوبه [illegible] رسید که [illegible]
[illegible] که از کمال [illegible] بنا یافته و فساد شده مقصد هنگامه [illegible] بود از دست [illegible] پیش دست اولیای آن فرزند
ارجمند اقبال [illegible] گذشته شد و بجهنم واصل گشت الحمد لله تعالی کل حال هست ای خدا قربان [illegible] شوم
این [illegible] است قربانت شوم معنی [illegible] این امر نتیجه فیض تربیت آن فرزند است که نوکران او در [illegible] سرگرم
کارهای عمده پادشاهی میکنند باین توجیه که تهنیت [illegible] بزبان بیاید ما [illegible] قیمتی پنجاه هزار روپیه از
آن فرزند فرستاده ایم چون این [illegible] است آورده که گویا [illegible] مردانه بازی از دو [illegible]
پانصدی ذات [illegible] خطاب [illegible] خلعت و شمشیر و سپر بلندی بخشیدیم آن فرزند هم رعایتی در خور که موجب
افتخار [illegible] اقران ایشان تواند بود [illegible] مع نشان تحسین و آفرین و استقلال نیابت صوبه بفرستند با نوکران
دیگر [illegible] حسن خدمت [illegible] افزاید **رقعه ۱۹** فرزند عالیجاه سلمه الله فوجداری سورت از فتح جنگ خان
بازیافت کردن به برادر زاده [illegible] خانه خود داد شیشه درست را بدست خود شکستن است قوم [illegible] صوبه گجرات
[illegible] موقوف [illegible] رسم سپاهگری دارند فوجداریهای صوبه غیر از ایشان بدیگران دادن دور از عقل است
[illegible] جات اینها مثل حسن علیخان [illegible] خان صف شکن خان وغیره پنجهزاریان فوجدار آنجا بوده اند
تا از عهده بندوبست آنجا بر آمده اند اگر متصدیان آن فرزند بنقشه عمل شجاعت خان مرحوم راه روند خوب است
والا این صوبهٔ گجرات است خدا نخواسته اگر رشتهٔ عمل بگسلد و جابر بهم خورد تدارک آن بطول خواهد کشید

بیشتر مختار اند بیت من نگویم که این مکن آن کن مصلحت بین و کار آسان کن + العاقبة بالعافیة

رقعه ۲۰ - فرزند عالیجاه باظهار جاسوسان معلوم شد که شاهراه از بهادرپور تا خجسته بنیاد خالی از مخاطره نیست قطاع الطریقان مال بیوپاریان و مسافران تجارت می برند و متردّدین بامنیت نمی توانند آمد و رفت نمود هرگاه در قرب لشکر ما و شما این حال بوده باشد و ابر حال طرق دور دست معلوم میشود که نهیبان اخبار معتبر تا آن فرزند نمیرسانند از آنجا که غفلت و بی پروائی خلاف طریق ریاست و جهانبانی ست کاتبان جدید تهدید تعیین نمایند و عمله و فعله پیشتر به اینها رسانند و فوجی مستعد مقرر سازند که استیصال مفسدان از بیخ و بن کرده شاهراه از شر جماعت حرامیان پاک سازند تنگ بد عملی تا کی گوارا توان کرد بیت

من نمیگویم زیان کن یا بفکر سود باش + ای ز فرصت بیخبر در هر چه باشی زود باش والدعا

رقعه ۲۱ - فرزند ارجمند عالیجاه انبخوره سفید چینی خوش قماش که اکنون باوجود تلاش بهم نمیرسد بطریق پیشکش آورده بودند درین ضمن کرسی یکگره نیز بنظر گذشت برای آن فرزند دلبند فرستادیم تشکر هر دو عطیه بجا آرند و در ارسال حوالی نیه تبلافی مافات کوشند

رقعه ۲۲ - فرزند عالیجاه یاد داریم که روزی بخدمت میان عبداللطیف قدس سره الشریف رفتیم و در اثنای کلام گفتیم که اگر اجازت باشد چند ده از مضافات کهرکون برای مصارف خانقاه مقرر کرده شود این مصرعه بر زبان صدق ترجمان آن اندند بیت خدا ما را ده دهد منت نهد + رازق ما رزق بی منت دهد گفتیم همچنین ست اما تقدیم خدمت فقرا و اهل الله برای خیر و برکت دنیوی و نیت خود و حصول دعای مزید نعمت و دولت ست نه برای آن و منت گفتند اگر فی الحقیقت از تصمیم اراده باطن نیت خیر ست لضعف غلات از حصه رعایا بگیرند بلکه مظلومان محنت کش زیاده از آن بگذارند و او را وظیفه بر گوشه نشینان متوکل که زبان سوال بسته در بیابانها دزوا یا ویران مسکن دارند مقرر سازند بدا مظلومان نوعی برسند که حق کسی تلف نشود و دست اقویا از حال ضعفا کوتاه باشد افزونی نعمت مشاهده نمایند تعجب نمالش ستگله حکایت کور ازین نقل بیاد آمد که بی اختیار آن فرزند

قلمی شد والدعا رقعه ۲۳ - فرزند عالیجاه داروغهٔ توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح احمدآباد کرده اند
و او تهانجات بخویشان و اقربای مردم خوار سپرده متعینان سپاهیت داروغهٔ مذکور بعدالت آن فرزند
بازنمی پایند و همسی بال مردم خوار او و پاس رفیق و امدادش شده خلق الله را ایذا میدهند حیرانم که در وقت
جزای اعمال چه جواب خواهیم داد حق سبحانه و تعالی عادل ست اگر ظالم را کار فرمائیم بهر عذابیکه از ظالم
ماموری بر آید عدل ست و بآن سزاواریم که ظالم را زور دادن و بداد دادخواه نرسیدن در معنی خود مجور
ظلم بودن ست بیت گندم از گندم بروید جو ز جو + از مکافات عمل غافل مشو + رقعه ۲۴ - فرزند عالیجاه
متنفر آمده بانو ضعیفه تاکی بحال تباه و محروم خواهد بود بر ما و شما حقی دارد تو اسهاشیش انچه کردند
نتیجه آن دیدند متاسف حق بهیچ حال نباید بود و یاد داشته باشند که روز یکه فیل فتح جنگ خان
بر آن فرزند حمله آورد میر بهو چه کار ستمانه کرد فیل را از شوخی باز داشت و خلعت عنایت ما گرفت که
حق خانه زادی بجا آورد مرد چرا نگیرم برای خدا و خاطر ما سینه را از کینهٔ دیرینه پردازند و آن ضعیفه را
که غیر شما دیگری ندارد مشمول عفو و لطف سازند بیت ندیمان خود را بیفزای قدر + که هرگز نیاید ز پرورده
غدر + رقعه ۲۵ - فرزند عالیجاه نوشته اعتماد خان حقی نیست که خواهی نخواهی بر آن عمل کرده شود بعد
تحقیق انچه لازم ست حکم کرده خواهد شد رقعه ۲۶ - فرزند عالیجاه روزی سعدالله خان در حضور پرنور آمد
اعلیحضرت سبب پرسیدند عرض کرد که فقرهٔ چند در بیاضی بنظر آمده بود نقل بر میداشتم تا بعرض رسانم قیام
بنیان سلطنت از عدالت افزایش ملک و مال از شجاعت و سخاوت صحبت داشتن با علما و فضلا و محترز بودن از
قرب جهلا نشان عقل ست عامل بودن بر عقاید و مستقل ماندن در عین شداید مقصر نبودن در امور دینوی از تدبیر
راضی و شاکر ماندن بر تقدیر دیرپائی خاندان از ترحم نمودن بر یتیمان و محتاج نشدن خود از کام روائی محتاجان
انصرام امور ملکی باصلاح و صوابدید وزرا منظفر و منصور بودن باستمداد و همت فقرا تندرست ماندن از
نیست ازاله درد دردمندان امید رحمت داشتن از جناب حق بعفو جرائم مجرمان آنحضرت خیلے

محظوظ شده بوسه بر پیشانی خان سپردند آخر روز چند تهان محمودی زردوزی یکرنگ بخان
مذکور مرحمت فرمودند خواستم که تنها متلذذ دنیا نباشم بآن فرزند دلبند هم نوشتم توفیق عمل همگنان رفیق باد

رقعه ۲۷ - فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی وسلم ظاهر است ناظر دیوانخانهٔ آن فرزند عالیجاه
در نقارخانه قمار میبازد حیف صد حیف با وصف دعوی جهانبانی اینهمه غفلت و نسیانی هر کار را چه شد
که خبر نمیرسانند یا زر فروشی خواهد بود کاتبان جدید مقرر سازند و تهدید کنند

رقعه ۲۸ - فرزند عالیجاه
ظاهر است ایشان یکماه طرف دریای تل در صید کلنگ بسر بردند اگرچه شکار شغلیست که هم تماشا و هم لذت
غذا امید بدفا ما صورت فراغ از سرانجام امور متعلقه که بمنزلهٔ فرائض است توان گفت خوشنما و خوش آینده
است خصوصاً ادای حقوق رعیت که شرعاً و عرفاً واجب آمده و خبر باز پرس آن از احادیث معتبره
تواریخ مشهوره وغیره کتب سیر یافته میشود بر جمیع کارها مقدم باید دانست شما را از تشتت امور ریاست
اگر اطمینانی حاصل شده باشد به تنظیم و تنسیق معاملات متعلقه خان جهان عاقل خان شجاعت خان و محمد بیگ
چرا نمی پردازند شما را ذوق صید افگنی و ما را شوق قلاع شکنی و خرس بچگان را گرفتنی هیهات معاش کجا
و معاد کو بیت هر یکی ناصح برای دیگران + ناصح خود یافتم کم در جهان + عمر به بطالت میگذرد کاری از دست
نمی آید فردا عذر را چه جواب باید داد ع کریما به بخشای بر حال ما +

رقعه ۲۹ - فرزند عالیجاه اگرچه لعل فرزندان
مشتاق پدر نیستند اما پدر مشتاق پسر جوانست ع بیاد از دلم کوه غم بردار +

رقعه ۳۰ - فرزند عالیجاه
محمد انور سوداگر تصدیعت بنابر اصلا مناسبت ندارد و معنی چنان می نماید که دزد را پاسبان کردن با کمال
فهم و ذکاء طبع ساچنین تجویز بیجا آینده بعمل نیاید

رقعه ۳۱ - فرزند عالیجاه قصبه دهد از مضافات صوبه
گجرات مولد این عاصی پر معاصی ست رعایت سکنهٔ آنجا واجب دانند و میر منخنی را که از مدت فوجدار آنجاست
مستمال و بحال دارند و حرف مریضان غرض که فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا در شان آنهاست
در حق او نشنوند فرد عنایت بر ضعیفان گوشهٔ چشمی بگرداز + بهمر کوچک خود لطف

دیگر بهست شاهان را ٭ رقعه ۳۲ - فرزند عالیجاه محمد بیگ از نوکران آن فرزند عالیجاه که در تفرقه
ضابطه غنیم لئیم رفته میگویند که از قبیله معتمد خان دیوان دکن و دیوان و بخشی تن ایشان بوده است بی شبهه
آن قدیم‌ها را مقربان جدید در نظر شما خوار نموده اند دید آن رفته گذشته را بطلبند و پیش ما بفرستند
کالائی بد برای پیش خاوند والا نبویسند که بعد اطلاع احوالش میتوان طلبید رقعه ۳۳ - عالیجاه هنوز
استخوان شجاعت خان و محمد بیگ نپوسیده و حقوق خدمت او محو نگردیده ورثه او همین دو داماد
و یک متبنی اند باید که تقصیر صدق و بطلان آن العلم عند الله چرا از نتائج انداز ند و بنام هندو از
تغییر مسلمان غرضی غیر مرضی می نمایند رقعه ۳۴ - فرزند عالیجاه مندسور عمده ترین محال صوبه مالوه
در جاگیر ایشان مرحمت شده بسابق سربلند خان و حسن علیخان و کم منصبان مثل نوازش خان و می فوجدار آنجا
بوده اند آن نور الابصار عامل کارگاه امانت دستگاه شجاعت پناه آنجا بفرستند روزی بحضور اعلی حضرت
مذکور شد که رونق خانه و افزایش مال و آبادی محالات جاگیر سعد الله خان از عبد النبی دیوان خان موصوف گرده
خودش مصروف بجان و دل در امور سرکار والا است وقتی کنایه با خان مذکور فرمودند که ما شنیده ایم که شما
سنگ پارس دارید از نظر بگذرانید عرض کرد که فلانی را بصورت انسانی و صف زر افشانی دارم
آنحضرت الحمد لله خواندند و بر زبان در رفشان آوردند که باین صفت خود شما را هم موصوف میدانیم
و از شما ارزانی داشتیم آدم هوشیار امانت دار از خدا ترس آباد دان کار کیمیا بیت آنچه ما جستیم کم
دیدیم و بسیار است و نیست نیست جز آدم درین عالم که بسیار است و نیست خان مذکور را دانسته آورد رقعه ۳۵
فرزند عالیجاه شغل و عمل عامل محال جاگیر آن عالیجاه از فرد مسابسوانح نگار ظاهر میگردد غفلت
از روز جزا چراغ داد دادار دست غفلت داد داد رقعه ۳۶ فرزند عالیجاه ما شما را خوش تجویز
و خوش تمیز در همه چیز میدانیم ع ز چشم بد رخ خوبت خدا حافظ محمد بیگ خان انتقیر در شیر انداختن را
فوجداری سورتهه دادن عجب عجب از خصوصیت و شعور آدمی هست ظهور دارد ع سیمای آدم آیینه حال باطنست

اینجا پنجهزاریان سپاهی منش قطب الدین خان بوده اند اگر شما سید کمال و سید مراد را که دران
صوبه فی الجمله موقر و معتبر اند تعیین میکردید مضایقه نبود بهر تقدیر فوجداری سرکار مذکور مع معاملات
آن بجاگیر ایشان مرحمت شده از نوکران فدویت نشان خود هر کرا لائق دانند برگمارند امان الله
و بهادر بیگ شروانی اگر دوری ازان نور الابصار اختیار کنند ظاهر است متحمل این کار توانند شد نیابت داری
و واقف حالی جزو اعظم نظم معاملات ملکی و مالی ست ضائع کاران مطلب جو موجود و خوش گذاران ارزان ست گو
مفقود حضرت عرش آشیانی که نوکران خوب داشتند از همین جهت فتوحات متواتره و مهمات
متکاثره می فرمودند اما در عصر اعلی حضرت بنده ها تا مدار رجان سپار و عاملان آبادان کار
و دفترداران هوشیار بسیار پیش می آمدند و با این همه بذات قدسی صفات در رتق و فتق
معاملات تعلق خاطر و توجه باطن و ظاهر میفرمودند یاد داریم در هنگامی که اعلی حضرت مراد بخش را
بجهت تسخیر ولایت قدیم بجانب بلخ مرخص فرمودند دیوان فوج مطلوب بود در حالت تجویز نسبت کس
از اهل کار و بیکار بهم رسید تا حالا یک کس برای دیوانی بنگاله که بحلیهٔ راستی و کاردانی آراسته باشد
میخواهیم و یافته نمیشود از نایابی آدم کار آه آه **رقعه ۳۷** - فرزند عالیجاه ایشان که نسبت نجیر دارند
با وصف این از عمل ظلم و مکافات نمودن آن فرقهٔ ضاله چرا غافل می باشند در بارهٔ حاجی پور
و مین پور و دیگر تهانجات فوجداری که هر فرد از دیگر و جور خطیر میشود و از پتیر گنج قریب لشکر
کوبیان راه میزنند و سکنهٔ شهر و مسافران غریب البته میبرند امان الله بیگ داروغهٔ توپخانه
و دیوانخانه را فوجدار نواح کرده اند و او تهانجات بخویشان خائن و مردارخوار سپرده مظلومان بجهات
او پیش آن فرزند نمی توانند سر بفریاد زد حیف صد حیف وقت چون سپری میگردد و طعن ابنای دنیا
و خوف ایزد جل و علا از خاطر میرود فوجداری به یکی از گجراتیان مثل صفدر خان خانی و پسران
بهلول شروانی باید داد که در عمل شجاعت خان نیکنام بوده اند با سکان شهر ممارست دارند

واشکات میگویم که در دار الجزا برعایت غفلت از احوال عمال خود خواهیم شد واقعه نگار
و هر کارهای معتبر و محتاط در محال بگذرانند در زمرۀ اعمال حکام نجوانند و بروقت تلافی پردازند فرد
چو پرسش گنهم روز حشر خواهد شد ، تمسکات گناهان خلق پاره کنند رقعه ۳۸ - فرزند عالیجاه
قاضی عبد الله برحمت حق پیوست اما و خلق الله را درین خدمت خوشنود داشته از احوال
پسر آنش اطلاع نداریم عبد المجید خان پسر کلان او عندی قاضی رکاب ایشان بود جوهر فضیلت
و بیغرضی و صلاح اگر دارد بنویسند امری خطیر تر از قضا نیست که بنده هاے او جل شانه بقول و تصدیق
قاضی اسیر و قتیل میشوند از قضاة شیخ الاسلام در تحقیق و تشخیص صدق و بطلان بتوفیق حسنات
چنانکه باید موفق بود آدم خوب الناادر کالمعدوم رقعه ۳۹ - فرزند عالیجاه داروغه عرض مکرر
محتاط شنیده ام اینجا سیاوش خان شاه میر واصف منصب بیش و جاگیر سیر حاصل آغشته عرض ست
و متصدی این کار را دیانت شرط اسد الدین پسر دلاور خان که پیش ایشان ست اگر این جوهر ضمیمه شعور
داشته باشد بنویسند که بحضور طلبیده شود و بخدمتی مامور گردد این داخته از خود رفته بعرض پیوسته جوهر
انسان ست و آن حکم عنقا دارد از حکیمے پرسیدند که داروی مرض غرض چیست گفت بیغرضی که جوهری ست
از خلقت جبلی و صیقله آیست تا آن نظر غور و توجه باطن آقا که نوکر بهیچ ممر محتاج و درمانده نماند جوهر
در همه حال روشن و مجلی باشد و زنگ احتیاج پردۀ صفایش نگردد رقعه ۴۰ - فرزند عالیجاه شقیا از
چهار کوندۀ ناقادر آباد بتواتر راه میزنند و مسافران کمتر راه بسلامت طی میکنند احتمال غالب که
بیخبری نخواهد بود والعاقل تکفیه الاشاره شمارا خبر دور و نزدیک نرسد از احوال بد روز جزا
چرا علم ندارید فکر تامل فی الحال باید کرد و نوکر خوب انواع نوازش امتیاز بخشیدن و بدرا بکیفر عمل
رسانیدن عدل ست الدنیا مزرعة الآخرة انتظار جواب داریم ظالمی از عالمی در عوض خود فاتحه خیر خواست
جواب یافت که درباره ستمکاران جز داد مظلومان دعای خیری اثر ندارد رقعه ۴۱ - فرزند عالیجاه جانا عزیزا

چند فقره از بیاض اعلیٰ حضرت خوش آمد باقتضای شفقت قلبی بی اختیار بآن فرزند ارجمند نوشتیم که تنها
متلذذ نباشیم چندین چیز بهترین اعمال است ندادن بمردم بد نرنجیدن بعدم حصول مقصد نرنجانیدن
مردم خوب مزاج نجوهیدن بکمال احتیاج صحبت داشتن با اهل معاد جستجو کردن قابلان با استعداد
و بار ندادن پیش خود بمردم جهال دادن بارباب استحقاق بقدر توفیق پیش از سوال کرم داشتن
اہل فضل مصروف نمودن مزاج بعدل میل نکردن باقوال غیر عقائد تحیر نمودن از احوال متوکلان
بی مکاید غنیمت دانستن وجود یگانگان که بیگانه از خلق باشند پیش داشتن جمعی که مصالح
امور دنیا و عقبی بوند درین عصر هم مردم خوب بسیار اند اما دل تفحص و توفیق پیش آوردن آنها
کو ظاهرا بعد چندی بدتر ازین خواهد شد **فرد** من ز وضع زمانه در فکرم + که مبادا ازین بتر گردد +
شما که داعیهٔ جهانبانی دارید بجوئید و بخواهید و بگیرید و نگاه دارید **رقعه ۴۲** فرزند عالیجاه
گلشن روان نام اسپ پهلواری که آن عالیجاه برای سواری ما فرستاده اند بسیار پسند کردیم خرامش پامال
و جمال همه صفات فرسیت دارد و برابر اسپ پیلو فرچها چندان که بتواتر سواری شوند ظاهرا از سواری آنها
محظوظ اند و اسپ ترکی بنام خوش خرام و صبا رفتار پیشکش امانت خان که باهتمام الله یار خان طیار
شده اند برای آن فرزند میفرستادیم اما آخته بیگی مسک اشتاب میرزد که اسپان خوب چرا امیدهند
بهر حال ما خواهیم فرستاد **رقعه ۴۳** فرزند عالیجاه تفصیل مصائب سفر بیساق گهانه از نوشته وکیل و اظهار
جواسیس شنیده باشند حالت نادیدنی و محنت ناکشیدنی بر اسلامیان و لشکریان گذشت الحمد لله که صعوبت
این بیساق بیلر با مشاق بسر آمد و بخیر و مراد معاودت شد اگرچه چنین ارادتها از تکاثر شفقات کائنات میگویند
اما عمل والی در انفاع و اضرار خلق الله تاثیر کلی دارد و آن اشارت بر شامت این بیچاره نا کار میرود قلعه
ستاره باسم اعظم تاره موسوم شد شادیانه فتح بنوازند و حرف ایام طفولیت یاد دارند که باجی دهون هو
قلعه برنالا باسم نوس تارا موسوم شد تفصیل یورش ما را از کنیزان خود بپرسند **رقعه ۴۴** فرزند عالیجاه در احمد آباد

میرعرب درویش را دیده اند البته باز برونند و مدام این شرمندهٔ عقبیٰ و طالب دنیا را ابلاغ نمایند وخیر عواقبت امور سلامت ایمان از دل و جان مسالت کنند وبگویند که نزدیکی با جل و دوری از حسن عمل عمر این غافل بحاصل گذشت قدری که مانده نیز لاحاصل سپرد و قدم حیات بپیش رو و فکر نجات بپس سر فرد آنچه با کردیم بر خود هیچ نابینا نکرد در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را ❊ رقعه ۴۵ - فرزند عالیجاه ما جرای بے ادبی و ناهمواری میر بدهو که از وقائع رکاب آن عالیجاه مفصل بانکشاف گرائید بیت مولوی معنوی مصداق حال اوست بیت لطف حق با تو مواسا ها کند ❊ چونکه از حد بگذرد رسوا کند ❊ معاتب ساختن و از نظر انداختن او بسمت وجوب داشت که بر حقوق ما در پیری ناز دو قول سعدی نمیداند بیت منت منه که خدمت سلطان همیکنم ❊ منت شناس ازو که بخدمت بداشتت ❊ بهر تقدیر ملک منان ایشان را بجوهر خرد و خلعت خلق تخلیق کرده اگر این جرم بگفتهٔ ما بخشند خوبست ع که مستحق کرامت گناهگارانند رقعه ۴۶ - فرزند عالیجاه اعلیٰ حضرت از سعد الله خان پرسیدند که اسباب خجسته شنودی خالق و نیک عاقبت چیست عرض کرد که عدالت و سخاوت که حضرت آفریدگار در ذات اقدس آفریده شخصی از راه کنایه بجانب موصوف گفت که مردم متدین و وفادار درین عرصهٔ روزگار کمتر اند شاید بنظر شما در آمده باشد جواب داد که زمانه از آدم خوب هیچگاه خالی نیست صاحب خرد میباید که دریابد و با نها بپردازد و کار خود بسازد و گوش بر حرف اهل غرض در حق او نگذارد اعلیٰ حضرت میفرمودند که مردم متدین آبرو طلب و متصدی خوب غنیمت است هر کرا خدای تعالیٰ برتبهٔ اعلیٰ فائز گرداند باید که تفحص آنها نماید و جوهر قابل را بیگانه نسازد و اگرچه بیگانه باشد و از جاهل بیجوهر بیگانه شود هر چند او خود را یگانه داند متصدی آشنا پرست قرابت دوست افتاده نیست رقعه ۴۷ - فرزند عالیجاه روزی اعلیٰ حضرت در خلوت بدارا شکوه ارشاد نمودند که در حق امرای پادشاهی کج خلق و بدگمان نباشد و همه را مشمول عواطف و الطاف دارد و عرض غرض آمیز سخن سازان در حق این جماعت نشنود که این حرف ... بکار خواهد آمد از بسکه دل می سوزد حرف ناگفتنی میگویم

نفاق با مردم کار ضائع کاری ست رقعه ۴۸ - فرزند عالیجاه وزیری اعلی حضرت متّعلم به غسل خانه تشریف آوردند سعد الله خان و علی مردان خان موجب ملال خاطر اشرف استفسار نمودند آنحضرت فرمودند که چند کس از ناظمان ملک و مال طعمهٔ اجل شده اند و مردم دیگر با فرو شکوه بفضل نظر نمی آیند که زود متحمل چنان امور خطیر توانند شد باندیشه اینکه مبادا انتظام ابتر شود خاطر متردد ست قلیچ خان عرض کرد که رونق مهمات خلافت ازل بنیاد منحصر به میمنت شخص قدسی ست بافعل پنج کس از نوکران خانه زاد چنان تربیت شده اند که به منصب والای بادشاهی و خدمات صوبجات و رتق و فتق معاملات سزاوار اند بمجرد استماع این حرف در مزاج اشرف فرحتی پدید آمد و حکم شد که آخر روز به ملازمت بیارد تا سیر صورت و سیرت آنها کرده شود چه خوش باشد اگر کارهای خاطر خواه تمشی گردد چنانچه بر وقت مخصوص پر تو آمد بعد تحصیل دولت ملازمت اقدس عرض جوهر لسانی و کاردانی داده هر یک بعنایات و قدردانی خدیو آفاق به منصب لائق از ذات و تابینان غیر اختصاص یافت و آنحضرت خان مذکور را نیز مشمول عواطف خاص فرموده یکهزاری ذات و دو صد سوار اضافه داده فرمودند ع ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی + خان موصوف در جنب شکرانه پذیرائی عرض خود و تفضلات خداوند نعمت یک هزار مهر باهل استحقاق بخشش کرد رقعه ۴۹ - فرزند عالیجاه کامیاب خان بیفکارتی شما نوشته آمد

بیت هر که تیغ ستم کشد بیرون + فلکش هم بدان بریزد خون + اگرچه برای تنسیق آنچه کردید کردید اما اگر استعجال نا روا جائز نمیداشتند خوب بود مهند القصاص اگرچه از آئین عدالت ست لیکن دل آزاری موجب ناخشنودی حضرت باری ست از ینجاست که گفته اند ع در عفو لذتیست که در انتقام نیست + رقعه ۵۰ - فرزند عالیجاه سعادت توام محمد اعظم حفظه الله و سلم شما حالات اسپان سواری تا دیده اید جهانگیر بادشاه چنین آخته بگی سیاست شدید می نمودند خطاب عنبر خان باین بیجوهر خیلے بیجاست ع بر عکس نهند نام زنگی کافور + منزل اعلی حضرت ست که آدم بی شعور ضائع کار

همراه شد چه باید کرد که از محن و مشاق و سفر و یساق وقت ضرور تجویز موقع نمی توان نمود
ایشان کسی را از بندهای رکاب خود تجویز کرده عرض نمایند فرد با همین مردمان بباید ساخت
چه توان کرد مردمان این اند رقعه ۵۱ - فرزند عالیجاه واقعه نگار پرگنه لولی به برادر خود می نویسد که
پانزده شانزده هزار روپیه هر سال از راهداری می آید امین فوجدار زیاده از هزار دو هزار داخل
جمع نمی نمایند فی الحقیقت این راهداری نیست اشرفی ست مال عوام محض حرام ست اگر از صد پنج
و پنج یک میگرفتند مضائقه نداشت چون برین تقدیر خیانت امین ظاهر شود اول تحقیقات این فرمان
بنام ناظم صوبه و دیوان صادر میشود و بعد اثبات فهمیده خواهد شد آنچه از رعیت پیدا میشود نصف بجاگیردار
گو راست و سوای آن مال خالصه شریفه است در عصر اعلی حضرت شخصی هنگام عبور سواری خاص ببانگ بلند
بر خواند که این عصر میمنت اثر جامع جمیع حسنات ست خدیو عادل وزیر اعظم خیر بهتران متدین خلق الله
مرفه الحال شکرانه این عطیات عظمی از جناب ایزدی بر ذات اقدس از جمله مفروضات ست آن حضرت
بعد استماع این حرف در سواری اندرون لمحه ای مکث فرموده بندهای خاص را ازو در طلبیده دست بفاتحه
برداشتند و او را بعنایت خلعت نواختند سعد الله خان در آن وقت بسمع والا رسانید که مصالح
بقدر خواهش و خواهش بقدر جوهر پاک بهم میرسد رقعه ۵۲ - فرزند عالیجاه سعید خان بهادر ظفر جنگ
از نظر اعلی حضرت گذرانید و بحسن توفیق در حق او کلمات خیر ادا کرد سعد الله خان از حق
نگذشته گفت خوشا حال سعید خان که چنین آدم پیشکش میکند و عرض خوش کرد از پیش میدهد بر زبان
مبارک آنحضرت رفت که لوگ گذرانیدن کار شما و پیش آوردن مردم خوب کار ما و رونق کارهای ما ست
صاحبان رساله این سنت برپا گذارند که دبیر خوش تحریر و تقریر عامل آبادان و سپاهی قبیله دار بسیار
هر جا باشد بهم رسانند از نظر اشرف بگذرانند امیر الوزرا عرض نمود که آدم هر صنف در عصر
قدسی هر حسن عمل که میکند آخر کار مرتبه منصب حضور و عطای خلعت فاخره امتیاز مے یابد حکم شد که

دیوان اعلی امتحان جوهرش کرده خدمت لائق تجویز نماید سعید خان بهادر در کفارهٔ این همه حسن
توفیق خدیو قدردان ده هزار روپیه بفقرا و صلحا و غربا تقسیم نمود رقعه ۱۳ - فرزند عالیجاه روز
بهارامل دیوان سرکار برادر نامهربان فردی از نظر اعلی حضرت گذرانید که ده لک روپیه بابت طلب تنخواه
ایام مابین از سرکار والا طلب است به تنخواه آن فرمان شود آنحضرت فرد حواله سعدالله خان فرمودند
که از روی سررشته دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض رسانند خان مذکور فی الفور التماس نمود که این
زرها از خزانه تنخواه نمی شود تا فی الحال در مطالبه و تصرف حساب نقدی محسوب میگردد دارا شکوه
بعد برخاست دربار با دیوان اعلی کلمات تند گفت چون از روی فرد مرسله مشرف غسلخانه
بمسامع علیا رسید همان وقت شقه برادر نامهربان نوشتند و این فرد هم بقلم آوردند فرد
با صاف دل مجادله با خویش دشمنیست + هر کس کشد بر آئینه خنجر بخود کشد + دریافت صدق
و بطلان خاصهٔ ابنای ملوک است بهارامل کفایت خانهٔ شما و سعدالله خان صیانت مال میخواهد
هرگاه این فرد از دفتر شما درست شده بود بایستی تحقیق نمود که تنخواه آن از سعدالله خان ممکن الحصول است
یا نه ملول ساختن بندهای بادشاهی خصوص سعدالله خان بسیار بد است و بدست آوردن دل این
مردم خوب مصالح کار آن صاحب شعور و واسطهٔ افزایش مال و خوش نامی صاحب معامله اند آخر روز
چند بخان محمودی نیز روزی یکرنگ و سه هزار دینار نقد به سعدالله خان انعام فرمودند رقعه ۱۴ فرزند
عالیجاه این نقل زبانی شخصی معتبر بگوش رسیده بود در رشتهٔ تحریر کشیده شد که بگوش آن فرزند
هم رسد روزی اعلی حضرت علی مردان خان و سعدالله خان را در خدمت خاص عز اختصاص بخشیده از
زبان گوهر فشان فرمودند که رتق و فتق ملک و مال منحصر در فهم و انصاف ست نعوذ بالله اگر بادشاه
بی جوهر برتبهٔ خلافت فائز آید و وزرا و امرا بی حسن تدبیر بر روی کار آیند در اختلال کلی در نظم و نسق
بلاد و دهاد پریشانی رعایا و بی سامانی برایا و شقه کم حاصلی و ویرانی شود و شما جهة الله با فقرا و صلحا صحبت دا

بعد نماز پنجگانه برای ما دعا میخواسته باشد که رونق سلطنت نه کار هیچکدام بد بر زبان نیارد و بعد
ما هر که از پسران ما فرمانروا شود بتوفیقات خیر موفق باشد بعضی اوقات اندیشه بخاطر راه می یابد
که همین پور خلافت اگرچه اسباب شان و شوکت و سامان تجمل و صولت همه دارد لیکن عدو نیکوان
و دوست بدان واقع شده ع با بدان نیک و بد به نیکان بت شجاع الملک سیر چشمی و صفی ندارد و فراخ‌دستی
مجهول الکیفیت با کل و شرب ساخته دائم الخمر است مگر فلانی این عاجز فانی ذی عزم و مآل اندیش
بنظر می آید غالب که متحمل امر خطیر ریاست تواند شد سعد الله خان این مصرع مولوی برخواند ع
مرد آخر بین مبارک بنده ایست آنحضرت فرمودند ع تا دوست کرا خواند و میلش بکه باشد رقعه ۵۵
فرزند دلبند من میگویند علی مردان خان و ابوسعید مرزا و قلیچ خان روز جوکی سپاهیان را اول
تواضع قهوه میکردند و وقت حاضری حاضری و هنگام طعام طعام و وقت رخصت خوشبو و پان میدادند
و بمردم خانهٔ آن جماعت طعام و قسام میفرستادند و میگفتند که نسوان و اطفال اینها تا نوکری این
فرقه و کم همتی ما طعن نکنند و حسرت نخورند شخصی در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد
فرمود که هنوز موقع سپاس و موضع حمد بیقیاس است که انسان را نه خوف نان و نه غم مال و جان است
نه اندیشه سستی دین و ایمان در زمان مستقبل بنات ابنای دنیا مبدل خواهد گشت و جورهای شدید
ظهور خواهد یافت عدل و احسان قطعاً خواهد رفت ناظمان و محافظان بلاد در بلا ابتلا گرفتار خواهند گردید امرا
خلیفهٔ عصر چشم از داد و خواهان خواهند پوشید امیران به مصلحت همدیگر بوقت ستمگران خواهند کوشید
حق زائل و باطل خواهد گردید و نسوان بدلیری پیش خواهند آمد دستران بوزارت اختصاص
خواهند یافت مردم ذوی القدر از بی دلی و بیقدری عمر را بانفعال و انکسار خواهند گذرانید مستحقان امور
با وجود گوشه نشینی ایمن نخواهند بود و بی شعوران ناکرده کاران کارفرمائی خواهند نمود پسران پدران
را خواهند رنجانید و پدران بی شفقتی خواهند گزید زنان صالحه از فسق بی مهری شوهران طالح خواهند شد امید

باران بروقت نخواهد بارید حکام غلات را بغرض شوم طبعی گران تر خواهند فروشانید ممالک
از تنظیم کار فرمایان ویران خواهد گردید و فواحش در مساکن خواتین عالیه ساکن خواهند بود
و مردان بپوشیدن لباس زنان رغبت خواهند نمود رقعه ۵۶ — فرزند عالیجاه فاضل خان میر هادی
شما در گذشت دل بدرد آمد پیر راز و اهر براه کار خویش اعمال بود عمله تحاویل اهر حساب بسیار آشفت
و خانه این بیسر و سامان از بی سامانی خود روشن می ساخت در خویش میرتقی وزیر خان حاجی محمد
هم شبهه نباید کرد سید محمد خان میر نیاز هم اگر چه بد نیستند اما متصدی سخت گیر ند چون
منتسبان شما اکثر ملازم ما میشوند حالا قابل خان را میخواهیم از شما بگیریم شما برای این کار محمد محسن را
نگاه دارید اینجا قحط الرجال ست تا آمدن او عنایت الله خان سرانجام خواهد کرد گو مشاغل
بسیار دارد در حق حافظ مریم بشیر بیست پسرش هم از شخصیت بیگانه نیست اما طرفت خویشاوندان
سخت میگیر دیگر ربر فرو تصریح نصایح میکنم که رگهناتهه سعدالله خانی خدمات مالی برادران خود میداد
و میگفت که خانه برانداز متصدیان همین بلا داند خدای تعالی رفیق مد راه هدایت کند یا گردن شکنند
رقعه ۵۷ — فرزند عالیجاه انبهٔ ذائقه پسند بذائقه پدر پیر خوشگوار آمد بجمع دولت پسر جوان زیاده باد
ع هر چه از دوست میرسد نیکوست + رقعه ۵۸ — فرزند عالیجاه جان پدر روح حاصل زندگانی پدر صوبه
گجرات مثل بنگاله و دکن قابل نیست که بنا بر بعد مسافت سر حد مملکت بتجویز ناظمان خواه مخواه
منظور شود برویه مامن بعد عمل نمایند تا آن وقت که آنهم قریب ست بوعده وعید کار مشتی باید کرد و
فوجداری پرگنه دوحد که پیر مرد مسن ست بنا بر عوارض بدنی ملازمت شما نکرده بحال باشد بطور و
واگذارند رقعه ۵۹ — فرزند عالیجاه فقیری حدیثی نوشته آورد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از
مهتر جبرئیل پرسیدند که کدام عمل بهترین اعمال است گفت خدمت ملوک که نفع و سرور با هل حاجت
رساند من میخواهیم که در خدمت ملوک باشم و قضای حاجت مسلمانان میکرده باشم فرمودیم که نقصان نیست

رقعه ۶۰ فرزند عالیجاه هدایا که امرا برای والی آرند برگشته دادن آن نقصان بیت المال ست
اگرچه این مرتبه برای مصلحتی معاف کردیم لیکن آینده چنین عمل نباید رقعه ۶۱ فرزند عالیجاه سیب کی که این
فرستاده اند صورت و سیرت خوب دارد هر سیب و لیکن هم خوب بر آمد سیب سبز نام گذاشتیم که اسم بامسمی باشد رقعه ۶۲
فرزند عالیجاه موسوی خان را تجویز آن فرزند به بخشی اول کردیم آدمی اگر از عهده یک کار هم خوب برآید غنیمت ست
صورتش بد نیست سیرتش نمیدانیم ع که خبث نفس نگردد بسالها معلوم ه کلیه این است هر کرا اندکی
باید فرمود تحقیق متفحص احوالش باید بود که ابنای دنیا در ابتدا بتقدیم حسن خدمت فریفته می نمایند و باز
اغراض نفسانی را کار می فرمایند اینجا بعد افتخار خان و محمد علی خان خانسامانی را فاضل خان و
فضائل خان خوب کردند که آثار خیر از ناصیه آنها دیده می شد امراض بدنی را اطبا علاج توانند کرد
اما مرضیان غرض را مقلب القلوب دوا کند رقعه ۶۳ - فرزند عالیجاه سلمه الله تعالی شنیده شد دیانت خان
عبدالقادر را دیوان سرکار فرزند زاده بهادر کنیم اما اسم بی مسمی بر آمد توقع دیانت از و غیر متوقع
رقعه ۶۴ - فرزند عالیجاه شما ملتفت درستی در طیاری فرمایشات دارید گجرات زیب زینت هندوستان ست
و اهل کسب هنر و اهل حرفه همه جهت آنجا میباشند بالفعل از کارخانه بادشاهی تعلقه آنجا آنچه می آید
درشت و گران درین باده جز رسی البته لازم ست رقعه ۶۵ - فرزند عالیجاه از وقائع زبدة الاصل
معروض بارگاه والا گردید که امان الله بیگ داروغه توپخانه آن فرزند چند سنتای شیطان همتای شقی بیحیا را
شکست داده چیره باق خانه و قافله را ابستا آورد فی الواقع تلاش و جانفشانی او در فرمایش سزاوار
تحسین و آفرین ست رعایتی که مناسب باشد نمایند و بحضور هم معروض دارند رقعه ۶۶ - فرزند عالیجاه
میر جلال الدین که از آن فرزند جدا شده ظاهرا همشیره زاده همت خان مرحوم ست که میر بخشی بالیود سیدزاده
کریم النسب صحیح النسب ست چرا برآوردند رقعه ۶۷ فرزند عالیجاه پسران شمشیر خان چرا جدا شدند استعفای آنها
بی سببی نخواهد بود قدر ما را یاد کرد حرف با ندامت و از جدیدان توقع کار داشتن محض بی معنی ما آفتاب مشرف

بدیو از ایشان را چنین خیال بہر حال اگر در حضور اقدس بیایند منصب بادشاہی اختیار نمایند
مضایقہ نداریم رقعہ ۶۸ فرزند عالیجاہ بمیت ہمنشین تو از تو بہ باید تا ترا عقل و دین بیفزاید باز
دیر باز مسموع میشود کہ در محالات تیول شما ظلم صریح بعمل می آید مظلومی بیچارہ کہ بوالی نرسد داد گرفع
ظلم از سر او نکند مظلمہ در دیوان قضا بنام الی عامل ہو سینہ بخشی دوم را این قدر اختیار دادن و اعتبار
افزودن کہ دیگری را دکار را مجال عرض نباشد چہ معنی دارد اگرچہ استقلال آدم کار ہر قدر باید افزود سجات
فاما فاعل مختار ساختن بجزویات ساختہ او نیز خوشتن محض بیکار باعی باید نشین و باش بیگانہ او بہر دوام
افتی اگر خوبی انہ او بتیر از رخ راستی کمان را کج دید بنگر کہ چگونہ جست از خانہ او فرد
بترس از آہ مظلومان کہ ہنگام دعا کردن اجابت از در حق بہر استقبال می آید رقعہ ۶۹ فرزند عالیجاہ
افتخار خان در ایام خدمت خانسامانی از خوش فطرتی و ہمہ دانی و خود رسی حرف خوبی عرض نمود کہ
بی دیانتی مخصوص آن خود خبر دار نیست راستی را نجلاف خلاف را براست وانمودن ہمین خیانت است خیلی
خوش گردیدیم و بجمیع مقربان و اہل خدمات حضور قدغن فرمودیم کہ احوال ہر کس آنچہ کم دکاست عرض
میکردہ باشند و پاس مراتب خویشی و آشنائی و بیگانگی منظور ندارند رقعہ ۷۰ فرزند عالیجاہ جسونت سنگھ ہر گاہ
ہرگاہ اعلیٰ حضرت بخطاب امین اعتبار بخشیدہ دفتر داری فرمودند ارشاد نمودند کہ مسایل جاگیر طلبان
امین باشی یادداشت نو سر فرازان و اضافہ ہرگاہ رجوع شود چہار بیج منصب در آخر روز کہ ما در صحن غسل خانہ
نقشہ صحبات و عمارات می بینیم از نظر بگذراند تا حسب نسب ہر یک بنظر ثالث دریافتہ برای جاگیر حکم فرمائیم
ہمچنین داروغہ داغ تصحیحہ حکم بود ہر قدر دستکات داغ بمواہیر بخشیان بیایند بعرض قدسی رسانیدہ
اسپان بداغ رسانند و محلہ در دیوان نماید بسبب تعب لیاقت بر شیاق توجہ ما از کارہا بر گشت لہذا
در نسق ضوابط اختلال کلی راہ یافت آنحضرت مکرر میفرمودند کہ دلو انیان شتر کوب امینان و
فوجداران و داروغہ عرض مکرر ردکردہ بخشیان و منصبداران نہار ادر تدبین و تدقیق شعور باید

که بهتر از همه باشد رقعه ۱۰ - فرزند عالیجاه ماجرای بی ادبی و بی اعتدالیهای بدایت کیش
پنجابی که بر مزار فائض الانوار شاه بنده نواز گیسو دراز خبر خورده رفت و حوصله خود را عرض داد
مفصل از فرد سوانح نگار معروض بارگاه والا شتان عالیجاه را بایستی که هرگاه آن بدکار را بین
احوال منکر و ران مقام فتنه بود کسان خود را تعیین نموده میفرمود تا گوشمال کرده بپایه ندو جولان کرده
همراه گرز بردار بحضور میفرستادند ظاهرا رعایت واقعه نگاری برین نهاد و از ینجا گرز بردار شده بتعیین کرده ام
آن تعیین رسته یار دنا کسان که بدی کار آیند چنین کنند تا از چنین مقدمات رو داری هیچ یکی
از فرزندان بسته تا بعنایت الله خان و دیگران چه رسد فرمان ۲۱ - بخط انور در حالت نزع صادر
شد سلام علیکم و علی من لدیکم پیری رسید ضعف قوی شد قوت از اعضا رفت یگانه آمدم بیگانه میروم
خبر از خود ندارم که کیستم و چه کاره ام نفسی که بی ریاضت رفت افسوس آن باقی ماند مالگزاری
و رعیت پروری هیچ از من نیامد عمر عزیز مفت رفت خداوند در خانه دارم و روشنائی آن در چشم تاریک
خود نمی بینم حیات پاینده نیست از نفس رفته نشانی هم پیدا نه و از استقبال توقع مفقود تب مفارقت
کرد و جرم و پوست تنها گذاشت فرزند کام بخش اگرچه به بیجاپور رفت اما نزدیک است و آن عالیجاه
از ان هم نزدیکتر عزیز القدر شاه عالم از همه دورتر فرزندزاده محمد عظیم بحکم الله العظیم نزدیک
بهندوستان رسیده لشکریان همه بیدست و پا و سراسیمه مانند من مضطرب که از خداوند تنهائی گزیده
در حالت اضطراب است و چون سیماب بیقرار نمی فهمند که صاحب نعمتی داریم هیچ با خود نیاورده ام
ثمره گناهان همراه میبرم نمیدانم که در چه عقوبت گرفتار خواهم شد هرچند نظر بر الطاف و رحمت امید
قوی است اما نظر بر اعمال و افعال تفکر نمیگذارد چون از خود گذشتم دیگری کجا ماند ع هرچه باد اباد کشتی
در آب انداختیم ضیانت بندگان اگرچه پروردگار خواهد کرد لیکن نظر بر عالم ظاهر بر فرزندان هم فرض است
که خلق الله و مسلمین ناحق کشته نشوند فرزندزاده بهادر را دعای آخرین بگوید وقت رخصت ندیدم

اشتیاق باقی ماند بیگم بظاهر اگرچه ملول ست لیکن ملال دلها خدا ست کوته اندیشی مؤنثات جز ناکامی
ثمره ندارد الوداع الوداع الوداع فرمان ۲۸ ـ بنام بادشاهزاده سوم سلطان محمد کام بخش که در وقت
آخرین صادر فرمودند فرزند جگر بند من در عالم اختیار هر چند برضای الهی نصیحت کردم و زیاده از
امکان مساعی نمودم چون خواست الهی نبود بگوش رضا کسی نشنیده حالا که از همه بیگانه میروم بر
بی بضاعتی شما ترحم دارم اما چه فائده عذاب گناه هرچه کردم ثمرهٔ آن با خود میبرم عجب قدرت ست
که آمدم تنها و میروم با این قافله تب اگرچه از دوازده روز مرافقت داشت لیکن تاب نیاورده گذاشت
هر جا نظر میکنم جز خدا بنظر نمی آید اندیشهٔ لشکریان و لشکر ظفر پیکر و وبال آخرت موجب ملالت خاطر شد
از خود خبرم نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه عذاب گرفتار خواهم شد جبرا ست بندگان اگرچه
رب العالمین خواهد کرد اما بر مسلمانان و فرزندان هم اهم ست حفظ و احتیاط بندها بحسب ظاهر ضرور
عالیجاه هم نزدیک ست آنچه لازم بود در حق شما گفته ام او هم بجان و دل قبول داشته نشود که مسلمانان
کشته شوند و وبال بر گردن این ناکاره بماند شمارا و فرزندان شمارا بخدا می سپارم و خود رخصت میخواهم
حالت اضطراب ست بهادرشاه جائیکه بود هست فرزندزادهٔ عظیم الشان نزدیک بهندوستان آمده فرزندزاده
بهادر در نواحی گجرات حیات النسا چیزی از روزگار ندیده ملول ست حال بیگم دانند و پور روی
والدهٔ شما در بیماری همراه بوده اراده رفاقت دارد خانه زادان و مردمان حضور هرچند گندم نمای جو فروش اند
باید برفق و مدارا و بی پروائی کار گرفت پا باندازهٔ چادر دراز کشید والسلام رقعه ۲۹ ـ بنام شاهزاده محمد معز الدین بهادر
پسر کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر فرزندزادهٔ بهادر در فتح ملک غازی خان شکست و موجب
مجرائی نمایان و تحسین فراوان شد فوجداری لکهی جنگل و دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه
در جلدوی حسن خدمت اضافه مرحمت شده متعاقب فرمان با خلعت و شمشیر و اسپ و فیل
و جواهر خواهد رسید باید که بیش از بیش بر ملکگیری و قلع و قمع مفسدان آن صوبه از بیخ و بن ک

جوهر ابنای ملوک است توجه بر گمارند و منتظر حکم در تنبیه سرکشان و متوقع اضافه مثل نوکران نشوند که
مالک زشتهاست و ما خود آفتاب لب بامیم رقعه ۵ ـ فرزند زاده بهادر فرزندان فوجداران برای
اضافه محالداران و واقعه نگاران می نویسند آن فرزند زاده چرا تجویز بیجا مینمایند بلکه اگر دانند
خدمت واقعه نگاری بدیگری مقرر نمایند که حالا واقعه نگار و واقعه نگار نمانده است چون عرض
آمد منبر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد رقعه ۶ ـ بنام شاهزاده محمد بیدار بخت
پسر کلان سلطان محمد اعظم شاه بهادر فرزند زاده بهادر من از خارج بعرض رسید که هنگام بودن
فرزند زاده در فتح پور خیره سران بر موضع ذوهره که جهت مصارف باغ جهان آرا بیگم تعلق دارد
تاختند و بیگم درین باب بآن بیدار بخت نوشته و ایشان عذر نامه بخدمت بیگم نوشتند این مقدمه
چرا بجناب ما نه نگاشتند و سوال جوابی که میان هم واقع شد بچه معنی مخفی داشتند رقعه ۷ ـ فرزند زاده بهادر
چون شتابان قلعه ریتی شاد راک که پیشتر گرفته اید گزارنده اید این مکرر است و از فرزند عالیجاه
بنا بر اینکه در میاق سست گرفته نشد اما فراموشی از عالیجاه وجهی ندارد رقعه ۸ ـ فرزند زاده بهادر برای
دفع امراض ظاهری و رفع مضرت سحر دعای اجابت مقرون ترقیم نمایند جمیع فضلا و علما متفق اللفظ اند که
دم کردن سوره اخلاص و سوره فاتحه بر آب و آشامیدن آن خیلی سریع الاثر است و اگرچه وزن کردن تمام بدن
خود با طلا و نقره و مس و غلات و روغن و غیره اجناس معمول ولایت و اهل اسلام آنجا نیست اما چون
فیض این عمل عجمی کثیر از محتاجان و مساکین میرسد اعلی حضرت هم در سالی دو مرتبه عنصر مبارک را
وزن کرده هموزن ذات والا مستحقان خیرات میکردند اگر آن نور الابصار هم در سالی دو بار
و هر یک مرتبه بقدر یا بتمامی آنکه ترکه در صدر رشد یافته عنصر خود را وزن کرده ایثار میکرده باشند
برای دفع بلیات روحانی و جسمانی خوب و مناسب است ضعف و فقر و عجز ما داشته درد ما را هم دو لوانسته اند
الله شافی الله کافی الله صافی رقعه ۹ ـ فرزند زاده خیر خواه و غائبانه صحبت منصب بادشاهی بدون

خدمت و بودن در سایهٔ رایات عالیات نمیشود فرزند عالیجاه هم این قسم نمیکنند بحضور فرستند ما نوکر خود
کنند این شنت فیروز جنگ و نصرت جنگ ست آن نور الابصار را این کارچه کار **رباعی** دوران بقا چو باد
صحرا بگذشت تلخی و خوشی درشت و زیبا بگذشت + پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد + بر گردن او بماند و بر ما
بگذشت + آینده چنین بعمل نباید **رقعه ۸** فرزند زاده بهادر من درین زمان قحط الرجال و النساء رعایا
باستفتاء قلب باید کرد نه بگفت و شنید مردمان بدراه زیاده برین نمیتوان نوشت که غیبت و معصیت کشد
ع دیوار گوش دارد فهمیده لب بجنبان + **رقعه ۸** فرزند زادهٔ بهادر من میان جان عالم بغض ظاهر الباطن
و نصرت جنگ مخالفت ست رای دلپذیر واسطه ساخته هر دو را موافق باید کرد و در تالیف دل
نصرت جنگ کوشیده نیابت مالوه بدیوان خود مقرر نمایند و برای میرزائی فداخان افرستاده شد
رقعه ۲ ۸ فرزند زاده عزیز من از دین و دنیا مستفید فیروزمند باشند قلعه ترکنده لول کنند را از
اشقیای ضلالت پیوند گرفتند الحمد لله کار ما آن نور الابصار روز به روز بهزار تحسین و آفرین
بسیارست و شمشیر خان شما هم بدرزسی ست کار خوب از آدم خوب می آید ترکنده را شمشیر گده موسوم کردم
یکی را گرفتن و دیگری را دعوی کردن خاصه خبر حسن بیت المال عالمگیری ست **بیت** کاسهٔ چشم حریصان
پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد + **رقعه ۳ ۸** فرزند زاده بهادر دلجوئی لشکریان جزو اعظم
فیروزی ست آن سعادت نهاد عالی نژاد در وفق ارشاد مرشد جد و جهد اتم در تمشیت این مهم
مصروف دارند که در قلمرو هندوستان این پارچه نان عطیه کریمه حضرت صاحبقران عرش آشیان ست
هرچه میامن تفضلات فضل بیهال بران ایجاد و انزا د توان نمود شاهنامه نویسان خوش تحریر
تفاصیل آن در سلک ارقام خواهند کشید و بر صفحهٔ اوراق روزگار الی الآباد یادگار خواهد ماند **فرد**
اگر بسیر چمن میروی قدم بردار + که همچو رنگ خمیر و بهار از دست + **رقعه ۴ ۸** فرزند زادهٔ بهادر جمله
همراهان خود که خان فیروز جنگ نمود زیاده از ضابطه منصب و تنخواه او بنظر آمد از توپ و رهکله

و بان و رام جنگی و جزائر و گهڑنال و شترنال و گجنال سواران با یراق و اسپان و فیلان باگستوانهای براق و دیگر لوازمه طمطراق آنقدر که باید بلکه نباید ملاحظه شد چنانچه اکثری ازان بسرکار والا در آمد شما که مضاعف آدمی باید چرا زرها ضائع میکنید و بی مصرف صرف می نمائید آنچه درکار بود ساختن ضرورت و دیگر همه خودسازی ست رقعه ۸۵ - فرزند زادهٔ بهادر عرضداشت بعینه از نظر گذشت از دو حال خالی نیست ما را بمالوه و اکبرآباد باید رفت و شما در دکن باشید یا خلاف آن از هر دو شق آنچه صواب باشد برنگارند رقعه ۸۶ - فرزند زادهٔ بهادر آن نورالابصار در اکثر عرضداشت می نویسند که باقبال ابد اتصال این تقربها دشوار است تا بار چه رسد همگی همتها من افضال بیهمال ایزد متعال نوشته باشند که خلق الانسان ضعیفا واقع شد بیت از خدا دان خلاف دشمن و دوست * که دل هر دو در تصرف اوست * رقعه ۸۷ - بنام محمد عظیم الدین پسر معظم شاه عالم بهادر فرزند زاده حافظ قرآن عظیم و قدیم بعضی کارهای ملکی در پیش است و شوق دیدن آن نور چشم از حد بیش باید که نظر بر کارهای سرکار والا و شوق کرده بمجرد صدور فرمان مرشد قلی خان را به نیابت در آنجا گذاشته خود با فیلخانه و خزانهٔ بادشاهی و انه حضور بحضور شود بل اگر پیش از رسیدن فرمان کوچ کند اقرب باطاعت ست رقعه ۸۸ - فرزند زادهٔ عظیم همچو من غافل از خدای کریم ظلم بر خلق که ودیعت خالق ست خو نیست خاصه ابنای ملوک را ارتکاب آن بسیار بد مسائل حقیقة الموت حق و البعث حق و الصراط حق و الجزاء حق بالسر و الخفی همواره منظور نظر باید داشت و هر ساعت خود را از رفتنیها باید شمرد تا نونهال مراد از خاک انتظار خیزد و گلهای متمنیات از صرصر آه مظلومان بریزد این سودا خاص از کی آموختید نه جد شما دارد نه پدر شما بهتر آنست که دماغ ازین سودا بردارند یا خود شما را بهتر از دیگران میدانستیم و شدنی می انگاشتیم ع خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم رقعه ۸۹ - فرزند زادهٔ عظیم القدر ایشان که در باب تنخواه پرگنه شنکر پور بجاگیر شاه عالیجاه معروض داشته اند معلوم نشد که

این قسم خیرخواهی از چه راه بخاطر گذشته اگر شاه عالیجاه بجهت تماشای مطلب از آن فرزند زاده کرده اند
مضایقه ندارد و الا از سر چنین خیالهای تباه درگذرند که اخلاص و دوستی نمی افزاید بل شوب می دارد
غرور را شاید رقعه ۹۰ — فرزند زاده عظیم اگرچه احداث تازه‌ای محال مسری بدر دزراندوزی (نیا پیدا کرنا ۱۲)
دارد لیکن حتی این محال مفهوم نمی شود که امام مفتی معنت خود فتوی داده این قسم صلاح اندیشان
خانمان برانداز را دشمن جانی و مالی به منزله مالی و آلی دانند و شکر نعمت حق سبحانه تعالی بجا آرند
که سعه وقت ترخیص و ریز و همه چیز ارزان فراوان عطا کرده رعیت پروری را سرمایه دولت دنیوی
و اخروی شمارند رقعه ۹۱ — بنام امیر الامرا شایسته خان صوبه دار اکبرآباد یار وفادار آراسته اطوار
در حفظ ایزد متعال بوده مشتاق دانند فرزند که شنبه بیستم ربیع الاول جال مست شجاع همیشه ورزی
با لشکر ظفر اثر که در رکاب نصرت انتساب این نیازمند ترین حضرت آلهیه بود مقابله نموده
سزای کردار ناهنجار در کنار تمام ادبار خویش دیده بیت از دست و زبان که بر آید + کز عهده (درگاه ۱۲)
شکرش بدر آید + تفصیل این فتح بزرگ بعد ازین نوشته خواهد شد جسونت سنگه نامرد پیش از جنگ
دشب که نزد غنیم آماده منزل کردیم گریخته بطرف اکبرآباد رفت بظاهر الوطن خود برد خسر الدنیا
والآخره ذلک هو الخسران المبین باید که آن عضد الخلافت بمجرد اطلاع بر مضمون این منشور والا لوازم
سرور و شادمانی تقدیم رسانیده باداء شکر منعم حقیقی قیام نماید و بضبط آن صوبه متعلقه او قرار واقعی پردازد (بازو سلطنت کا ۱۲)
بالفعل فرزند سبحان پیوند محمد سلطان بهادر را بتعاقب آن ناحق شناس تعین فرمودیم و ما
عنقریب باکبرآباد می آئیم رقعه ۹۲ — بنام عمدة الملک اعظم المهام سعد خان حسب العرض آن فدوی
خدمت بخشیگری دوم بصدر الدین محمد خان صفوی مقرر شده حالا او را باید طلبید بر خلعت آن آگهی بخشید و تا
آمدن او آن فرزند از دفتر هم خبر باید گرفت که محرران بخوش طبعی مجال تلبیس ما ننمایند + اهل مطلب نیز
از انبه ادکار تصدیع نکشند رباعی هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد + آئینه خویش را جلا خواهد داد +

بننے ہوتا ۱۲

[illegible marginal notes]

بازگشت اسی رکاب کی طرف ہے ۱۲
یعنی دوگروہ جسمین
منعم کے معنی عربی میں دولت کا
دینے والا اور فارسی واسطے دشمن کو
خسر الدنیا ... ترجمہ ... [illegible]

هر جا که شکسته بود دستش گیر + بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد + فدوی نجابتخان بهادر بنویسید
که سوداگران اسپان وغیره استغاثه مینمایند و خبر صحیح ست الظلم ظلمات یوم القیامة از چه رو منظور
نداشت و یاد نموده که قریب تر از شهر گرفته است چرا گذاشت از سخط الٰهی و غضب پادشاهی بترسد
و آنها را رضامند کند بیت حلم حق با تو مواساها کند + چونکه از حد بگذرد رسوا کند + در خانهٔ خود دیوان
کرده می نشیند مصرع چند گوئی خانهٔ داین خوان من + آن فدوی از نصرت جنگ پرسیده بطلبد که نگین مرد
باو حرمت بیشود ولیکن تمام خطابی فا نمیکند اگر بگوید نصرت جنگ قسط کند و متفرق کرده بنیابت
کنیم فرد دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود + خطی بزر نوشته که این نیز بگذرد فقیری که امروز
روح الله خان آورده بود دیدم بطور اطلاق نه بشنود الله سلامت برچنین کس بند میان عبداللطیف
قدس سره الشریف بیاد آمد که روزی با این عاصی فرمودند شما فقرا را امید باید باشید گفتیم ما دنیا داران
غرق عصیان اگر لحظه هم بدین فقرای صاحب کمال مشغول بحق نشویم حال ما چه باشد و بکجا رسد گفتند
نهی بر آن ست که درویشان حال بر روش بزرگان ماضی نمانده اند چون ایشان را ببینید کو بیابان
تر شوید و این خوب نیست نعوذ بالله منه آن فدوی بآن عزیز بگوید که حکم شده است استغنا لوجه الله تعالی
العظیم والمنشا الا التربة الکریم هر جا که باشد اختیار دارد بعد ازین بار او خود را از ملاقات بیازارد وظیفه
آنچه مقرر شده خواهد رسید رقعه ۹۳ - آن فدوی معلوم نماید این عاصی که استعفای این کار کرده بود
از مطالعه روایات محکم حاکم شرع استغفار نموده چون با خود خوب سنجید حیله سازی و کار پردازی نفس اماره
بود و الا آرزو را کسی نمیتواند بند کرد فرد نفس اژدرها ست این کی مرده است + از غم بی آلتی
افسرده است + الحمد لله که از دو از مکر او راضی نیستم سیما بنقصان راضی بودن از نفس ست آن فدوی اخلاص
از فقرای کرامت اختصاص دعای خیریت و عافیت و رهائی از بند نفس بکنانند خود هم سید
صالح و کریم النفس ست اگر بخضوع قلب بکند گنجایش دارد اللهم احینی مسکینا

و احینی مسکیناً و احشرنی فی زمرة المساکین آمین آمین آمین رقعه ۹۴ حسب الالتماس آن فدوی
که عتیق الله خان بحال شده در و شروط بسیار است اول آنکه جمع پرگنه هر سال زیاده کند دوم آنکه
احدی ظلم نزود و دهی ویران نگردد سوم حدود فوجداری خود چنان از قطاع الطریق خالی و از
امن پر سازد که مسافرین متردد و تاجر و بیوپاری بلا وسواس آمد و رفت کنند گرانی مراتب قبول
کند و اجمل آوردنی باشد شنیده هوالا خلیفه ثانی امیر المومنین عمر رضی الله عنه در خلافت خود هر گرا امیر تا
میکرد با عهد نامه چند چیز ازو میگرفتند یکی آنکه حاجب بر در نگاه ندارد تا مردم بی تکلف احتیاج خود
با او رفع توانند دوم آنکه اوقات خود مصروف کار خدا و خلق خدا دارد سوم آنکه مرکوب اعتیا نکند
چهارم چیزی برای خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد کسب کرده از وجه حلال قوت خود نماید هیهات تا
اگر بنا بر کبر سن یا عارضه نتواند بمشورت مومنان از یکدرم تا سه درم بگیرد زیاده ازین جایز ندارد
پنجم همت صرف عدل ارد و در فیصل قضایا رعایت قبیله داری و آشنائی منظور نکند و دیگر هم
شروط بسیار در کتب سیر و تواریخ مرقوم است ما که پیر ایشانیم باید که بقدر طاقت خود بکوشیم اللهم اهدنا
الصراط المستقیم والسلام علی اهل التکریم رقعه ۹۵ آن فدوی منعم خان وکیل شاه عالم را که دیوانی
سرکار ایشان نیز یافته امروز بدین حضرت بیارد تا از داعیه صواب اکبر ابتر که با سید ابراهیم ادا ایرانی غول
بیابانی در هرات قریب قندهار تقسیم شده باشاره والی ایران بطرفی نیرود و انتظار قضیه نا مرضیه میکشد
فرموده آید نظم نرفت از دلم قول آن کاسه گر + که میگفت با کاسه پرخطر + ندانم که سنگ سپهر قضا +
ترا بشکند پیشتر یا مرا + تدبیرش غیر از یک پسر خود را گذاشتن در کابل با فوج بزرگ محمد معز الدین بهادر
را داشتن در ملتان یا نهان است ترک تا انفصال مقدمه یعنی رفتن این فانی و راضی بودن بصلاح و
تقسیم ملک نیست بطریق وصایا گفته می شود که بسیار نامداران صاحب داعیه که با فرزندان تار قتال
دولت را بحسرت گذشته و عمر تلخی بسر برده و جان به ندامت داده اند یکی از انجمله دارا شکوه بود

اگر نصایح اعلی حضرت می شنید چرا روز بد میدید و حق بطرف او هم بود اما غرض آدمی را منگر ارد
که دمی چند با سایش بر آرد اللهم اصلح امة محمد وارحم امة محمد صلی الله علیه و آله فی الاول و الآخر والسلام

رقعه ۹۶ - فرد فرستادهٔ امجد خان متضمن بی اعتدالیهای نواسهای امیر الامرا پسر عمدة الملک
پیش آن فدوی فرستاده شد محمد یار خان محرومی از خدا غافل حسب الحکم در باب قید نمودن
مفسدان دار الخلافه آید و تغافل نکردن در چنین امور ضروری دنیوی که فی الحقیقت دینی ست
بر نگار و فرمان هم میفرستم اگرچه در کار نیست فرد چشمی داری عالمی در نظر ست + دیگر چه معلوم
کتابت باید + از نوشته عزیزی ظاهر شد که محمد اعظم کسان خود را در شاهراه بطریق داک چوکی نشانده
چه معنی دارد و با آنکه افراد وقائع پیش او میرسد عجب که این قاعده بعرض ما نرسانید و شاید که
دماغ یاری نداده باشد اگر در کار ها رسائی نیست چرا در رقعیات بادشاهی که نمونه معاملات
درگاه الهی ست دم می آید باو بنویسد که این بدعت خانگی را که در راه چیده است بر دارد و الا برداشته
خواهد شد استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه بیت ما کنیم و زیر کان را این سبب + با گنه دگر دیم
اگر ورده کس سست + انگشتری نگین زمرد که شب برای قلیچ خان علیحده شده سا ده دست اکنون
چنین بخاطر میرسد که خطاب او چین قلیچ خان ست بداروغه جواهر خانه بگوید که مهر کن طلبیده تمام
خطاب و کنده بمشار الیه رساند رقعه ۹۷ - خطیکه روح الله خان با آن فدوی فرستاده بود
با اظهار مطالعه آمده آرامو شد تشفی تشد نقشه مطابق نوشته خود بفرستد و است عای محالی می
عبد الله خان کرده بی آنکه کاری از و بظهور آید پذیرائی چه حساب دارد لیکن چون خان مذکور
بر سر کار ست عرض او مقبول شد ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب حالا از و کار درست بسته بگیرد
آیه عنایت گرانی کنند و کاری که برای او دلیپ خواسته کرده اگرچه پیش از رسیدن او را و
این نامه را گرفته ... آن جنبر حمایت جادو شت لا نکته بود رسیده دلیپ را چه رو ماند

نگر بخاطر او یا تفضل محض رقعه ۹۸ امیر خان امسال ذالی نذر ریدیر فرستاده چنانکه اکثر حیه
ضائع برآمد بنویسید که زود زود ارسال میداشته باشد اگرچه درکار نیست فرد حرص قانع نیست بیدل
ورنه اسباب معاش - آنچه ما درکار داریم اکثری درکار نیست - رقعه ۹۹ آن فدوی را غرابا انکه
میرخان درگذشت اگرچه مارا هم باید گذشت ع تا نفس باقی ست راه زندگی هموار نیست
آن فدوی بدیوان دارالسلطنة لاهور که برادر راست بنویسید که اموال آن مقبور بجد و کد تمام که نقیر
وقطمیر دامی درمی بلکه پرکاهی فروگذاشت نشود ضبط نماید و از خارج نیز بتقید هرچه تمام تر خبر
گرفته و از تنقیح و تحقیق باشیم استفسار کرده هرچه باید در قید خود دارد که این حق عبادست شخصی را که
خلیفه وقت بصلاح یا فنا و رعایتی افزون از حد شرع نماید حق مومنین پامال کرده باشد در ایام حیات او
برای پاس خاطرش این معصیت برخود گرفته بودیم اکنون چرا بر نگیریم بیت گفتگو بسیار شد خاموش
شدم مسئله بسیار گفتیم دم زدم - رقعه ۱۰۰ محمد خان را صدی اضافه مرحمت شده آن فدوی به بخشی الملک
حکم رساند که در دیوان تسلیمات بکناند و مخلص خان در باب عانت دیوان ناظم خواهد نوشت و مکرم خان
را هرچه کرد نیست خواهد کرد رقعه ۱۰۱ اسپ هیچ یمنی به پسر محمد امین خان دادیم به صاحب جمع جواهر خانه حکم
رساند که دو سه تا بالقیمت مناسب آخر ز نظر بگذارند اگرچه ضابطه نیست هیچ شخصیکه از چهار هزاری منصب
کم داشته باشد عنایت شود اما چون طفل است برای دلخوشی او چنین عطا مضایقه ندارد اعلیحضرت هم به پسر
صادق خان بخشی بخشیده بودند وقتیکه بسن تمیز رسید و بزرگ شد از بستن آن نهی فرمودند رقعه ۱۰۲
فدوی درگاه حسین علیخان با فرزندزاده معز الدین بهادر بی‌مزدگی نمود دیلی اجازت برخاسته آمد
چنانچه شاهزاده گله او نوشته کمی منصب باید کرد و جاگیر ضبط نمود تا دیگران را عبرت شود بیت کند تحمل
بسیار مرد را بی قدر + کمان چو تن بکشیدن دهد کباده شود + اعوذ بالله من شرور الفساد و من سیات
اعمالنا رقعه ۱۰۳ اسفندیارخان که فرزند ارجمند آن فدوی اخلاص پیوند نوشته بودند بمطالعه درآمد

برای تتمهٔ جاگیر خجسته اختر که بسیار دوست میدارند دلسته جا کرده اند محال تجویز باید کرد و جهت تسلی
چیزی بایشان نوشت رقعه ۱۰۴ - آن فدوی بخاطر خود بسنجد که رخصت فتح الله خان بکابل شاید
که خوب نباشد اول آنکه صاحب الوست دوم جاگیری نیز دارد سوم مغلوب الغضب و زیاده گویا
روح الله خان همراه داده بودیم با خان مذکور همچو سلوک میکرد که گویا از تعینهٔ اوست یا وجود آنست
ومدارات او و کم منصبی و جمعیت شعور تاکید حضور در باب اطاعت با خان مسطور چنان حرفهای تلخ
و تند میگفت که او پیش مردم خجل و سبک میشد چنین کس که سزاری شده و خطابها دریافته بجای
دور دست رود یا مثل شاه بهادر با خبر و هوشیار باشد نیز باید دید که چه خواهد کرد اگر خاطر آن مخلص
ازین مراتب جمع باشد چه مضایقه و الا بودن او در رکاب اولی رقعه ۱۰۵ - فدوی با اخلاص
زبانی محمد اخلاص عنایت الله خان عرض نمود که همین بوی خلافت مقروض اند طلب سپاه بسیار شده
جائیکه این قدر منصب نامناسب و واجب بموجب بدون ملاحظهٔ لیاقت مردم مقرر شود و این همه التفات
و رعایت بیجا بظهور رسد چرا نباشد حافظ قرآن اند و فاضل بقرآن ولا بد ره تهنیر اهم باید نداند
و تفسیر این گاهی سهواً هم نخوانند بیت چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم در چشم بندی خدا دیوان
هم مجهول ست و کشمیر وطن فکری باید کرد و دیوانی تجویز نمود اسلم خان بد نیست رقعه ۱۰۶ - فدوی
با اخلاص شب ابوالوفا عرض کرد که اسباب جانمازخانه مستعمل و فرسوده شده دیگر کارخانجات تیار
باشد و همین کارخانه تیار داشتنی مندرس شود از مسلمانی بعید ست بخانسامان و حکم رسانید که هر چه
درکار باشد بانها رد ار و غه سرانجام نماید ع حیف صد حیف که ما دیر خبردار شدیم رقعه ۱۰۷ - فقیر شبینه
بهره از علم ندارد و زاهد خشک معلوم میشود شاید که انهم ریا باشد و اکثر اقوال و افعال و کریکی از آنها
روفتوح سست خلاف شرع بود خلیفهٔ وقت امین بیت المال ست هرچه کسی دهد بر و حلال ست و گر از محصول
چند ده که بفقیهی علمای ملت داده شود سلطان شریک ملک و دولت برای خود اختیار نمود و آنرا صرف خاص

قرار داده باشد مروت کند نیز حلال خاصه بر ویش بپر و بال چه طور حرام توان گفت جهش بر سد
اگر معقول گو باید عرض نماید با این مغلوب نفس هم معقول خود کند والا همچو مبتدعان که از خود چیز ها تراشند
و نسبت بشرع دهند تنبیه باید کرد سلطان محمود غفر الله له ذنبه شست ندهبان و مبتدعان را
در مجلس راه نمیداد بل در ولایت خود جا نمیداد تا دیگران آنها را بصورت فقیر دیده گمراه نشوند و ایشان
نیز مجال گمراه کردن نیابند اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل الرضا والتسلیم رقعه ۱۰۸ فدوی
باخلاص گله فتح الله خان الحال نوشته اند ما وقت رخصت خان مذکور رسید انستیم که صحبت این
فضول با بادشاه زاده بر آر نخواهد آمد آنا چه کنیم ما را بطور ما میگذارند و در ادای مطالب خود ابرام میکنند
باری با نصد ذات فتح الله خان و سه صد سوار تا بینان کم باید کرد و سیاهه کمی با بر طرفی خطاب
بهادری بدفتر بخشی ها دمداد و حسب الحکم با این زیاده گو نوشت که نمک حلالی همین معنی دارد که
شاهزاده را از خود آزرده کند و بالقای سنت خدمت فروشی که وضع سفله رویان نه رسم مردان
جان نثار است همین به ولی نعمت اسیر گران نماید بایستی باین وسیله بزرگ ضامی بدست آوردی
و بالتماس ایشان اضافه گرفتی حالا هم اگر تلافی ما فات کند خوب است این ارشاد در حق او وید هر
و بادشاهزاده عرضداشت کند این قلعه هم انشاء الله تعالی عنقریب فتح میشود اما ذکر سنت شیطان
همتاصر و رشجان فیروز جنگ برای سزای آن بهزاد از شیر جنگ بتاکید بنویسد که پیش از دست برد و
جسارت نشیند ع مرد آخر بین مبارک بنده ایست رقعه ۱۰۹ - از منعم خان این کار خوب سرانجام
نیافت و چنانچه باید از عهده آن بر نیامد ما کرده کاست و بیهوده گفتار تعلیم باید کرد و بمراتب تنبیه
باید نمود اگر چه من خود تربیت طلبم ع پیرم و سر گشته و گم کرده راه + ابو نصر خان در لاهور هنگامه برپا
کرده است و مردم آن شهر را بجان آورده مگر بعاقبت اندیشی راه نیافته به گمان ملک ما را دیده است و بخشی نویسانی
باید که آخر روز یا فرد العرض بسازند تا کمی منصب بخشش آن بیهوش افزوده آید فرد باید نوشت که از خزانه نیز وجه بحسب فهرست

یعنی منصب کا گھٹا دیں تا کہ اپنے ہوش میں آ جائے ۱۲

[illegible]

بیرون نهد چون قدم کجروی ز راه ... زبردست خان سپاهی است و در کار پادشاهی از پدر در دار السلطنت
لاهور عمل خوب کرده اکثر مفسدان شهر و نواح را تنبیه نموده اماکن آنها را خراب ساخته حسب الحکم متضمن
تحسین و آفرین برنگارد و خلعت مهربانی برای او علحده بکنانند ع که مرد خوشدل کند کار بیش
رقعه ۱۱۰ - فدوی با اخلاص کام بخش معامله نافهم را نچانه محمد اعظم شاه با پدر بود استعداد نموده با صفا
وداع دنیا نه متابعت که از دنیا ع رقعه ۱۱۱ - مقرب خان که به تسخیر پرناله مامور شده حسب الحکم
در باب دستگیر کردن سیندا را او باید نوشت و تاکید در رفتن خان مذکور بر سرش در دقیقت که آن سیه
باده غرور رسیده از راه بی بنا بر نزاع با قوم بر گی به قلعه کهلنه رفته بزودی ترقیم نمود غالب که بر دو دست
و آن بیراه رو و مسلم آزار را پا بند مکافات کند استغفر الله او چه کند هر چه میکند حق میکند و بجزای
کردار میرساند رقعه ۱۱۲ - آن فدوی فردا به باغ برود و گلدسته تفرج بدست آرد و مردم چوکی امروز
چه از سائر و چه غیر آن که همراه خواهند بود در رضای خاطر او کوشیده سرور بر سرور خواهند افزود
ع چون از و گشتی همه چیز از تو گشت رقعه ۱۱۳ - فدوی درگاه عالیجاه آمده اند محمد کام بخش را
برای استقبال باید رفت و با امرا که اسامی آنها بالمشافه فرموده شد نیز حکم رساند رقعه ۱۱۴ فدوی
درگاه مخلص خان بیمارست برای عیادت آن مخلص باید رفت و از طرف ما نیز احوال باید پرسید این دم
غنیمت آن سلیقه عرض او اعلی حضرت را بسیار خوش می آمد جای آنست که جوهر دیانت و فدویت چنانچه
باید دارد خدا شفا دهاد بیشترش امروز نیامده که بهست و در چه کار او را بطور او نباید گذاشت و تربیت
باید نمود چند سیپاره حفظ کرده بود نشود که فراموش کند تعهد قاسم خان در باب فتح قلعه چنجی که بادشاهزاده
محمد کام بخش بحضور فرستاده بخنسیش پیش آن فدوی فرستاده شد باید دید که اصلی دارد یا تمهید دل شکستن
آن فدویست مردم دنیا برای اغراض نفسانی چیزها که نمیگویند و چه شگستها که برای درستی کار خود نمی بندند
اگر گرفتن راه های بیجا و کشایش قلعه از و تواند شد چه بازین الامرا ارخان هم کهنه عمل است

بدنیست باشد رقعه ۱۱۵ فدوی درگاه فرد املازمت باشاهزاده شاه عالم بهادر مقرر است

بخشی الملک و مردم دیگر یا فوج خودها برای استقبال باید رفت و با مین گزین و مرده چشم باروشن ساخت

بیت خوشا وقتی و خرم روزگاری + که یاری برخورد از وصل یاری + رقعه ۱۱۶ - فدوی با اخلاص

دستخط دیوان بر عرضی که عین باشد در کار نیست این عین علت را از میان باید برداشت مهم معتبری

عنایت الله خان کفایت میکند باعتقاد ما حسب المسطور هم بر پروانه زائد است قولیست مشهور که

اول بنیاد ظلم در جهان اندک بود هر که آمد بران مزید کرد تا باین غایت رسید ابراهیم خان را

تا که انفصال قضیه ماضی و دیگر مردم کشمیر نمی شود بجالی کمی معلوم ع کلوخ انداز را پاداش سنگ است

الحمدلله که چنچی فتح شده و ذاتهای مردود گریخت گرفتنش هم چندان کاری نبود اما با غماض کهنه عمالان

از دست رفت چندی دیگر دکان سرو شقی شان گرم ماند آنها باید گفت که بخور بده دنیا پیش از آنکه

شمار بخورد رقعه ۱۱۷ - فدوی بارگاه اینقدر تنگ گرفتن یار علی بیگ خود را از چه راه است

نهی این امر در شرع نیامده و مرتبه ولایت خود دارد چرا بر کلوا واشربوا عمل نمیکند و ما یاد خود را

زبان زد مردم می سازد آدمی باید که مقبول هر قوم باشد اما او هم چه کند که اینهم باختیار خود نیست بیت

بخت و دولت بزور بازو نیست + تا نه بخشد خدای بخشنده + اعلی حضرت را در طرح و تنسیق باغ خیابان بخش

و دیگر اماکن واقع دولت خانه دارالخلافت از آراستگی اشجار و پرورش اشجار و صفای آبگینها

و حیاض و تربیت نهالان و انهار توجه مفرط بوده تا ایام اقامت دارالخلافت این مسافر نیز بر آنها

نظری میکرد اگر محمد یار خان همیشه خود رفته در تربیت و شادابی آن موکد بوده است چه بهتر والا حالا

می باید هر روزه یکبار خود رفت و کما ینبغی مقید ترمیم و تصفیه عمارات قلعه و ریاض بوده کیفیات جمیع

باغات و عمارات قلعه مبارک صاحب آباد و اعزآباد و نور باری و سهرندیاری که تعلق بهمشیره عزیز القدر

دارد و غیرها بالقید اشجار و انهار از وقت بیرون آمدن این رفتنی تا حال باتفاق بیوتات کما لمعاینه شده

بزنگار و بل نقشه بفرستد کیفیت باغ انگوری و دیگر باغات پائین قلعه و باغ محسن خان که
تعریفش بسیار میکنند و نیز از ثقات مسموع نموده عرضه داشت کنند که تا حقائق با حسن وجوه معلوم شود
زر با در صورت شکسته ریخته برای ترمیم داده آید افسوس که تعمیر خرابهٔ دل نکردیم و همچو اطفال عمر بلهو و لعب
باختیم شعر ضرفت العمر فی لهو و لعب + فآها ثم آها ثم آها + رباعی افسوس که عمر رفت و هوشیاری نیست +
دردا که امید خویشتن داری نیست + گفتم که چو بیدار شوم زر بود + هیهات که روز رفت و بیداری نیست +
قید مدعی که خلاف شرع ست آنها را از دست این پا بند رهائی باید داد و بقاضی القضاة رجوع
تا موافق شریعت غرا فیصل جهد و حیف و میل بر کسی نرود الحمد لله که قاضی ما متدین ست و صالح
و متقی چشم براین و آن ندارد و در انفصال قضایا حق و حساب منظور میدارد دارضوا بحکم القاضی
شجاعت خان ناظم صوبهٔ احمدآباد باضافه هزاری ذات هزار سوار سرفراز شده باد باید نوشت
فرد اینقدر رها که دیده جز دو سیت + کار کلی هنوز در قدرت + اگر در کار بادشاهی همین قسم فدویت
و جانفشانی ست در تنبیه مفسدان و استمالت نه میندار ان همچنین سعی جانی بعنایات دیگر هم امتیاز
خواهد یافت و بمرتبه بلند تر ازین مرتقی خواهد گشت نظم نردبان این جهان ما و منیست + عاقبت زین نردبان
افتادنیست + هر که بالاتر رود ابله ترست + کاستخوانش خردتر خواهد شکست + رقعه ۱۱ شجاعت خان
درگذشت انا لله و انا الیه راجعون آدم کاردان بود و در گجرات عمل درست داشت صوبه داری جهت آن
ملک تجویز باید کرد و سه کس بجای خود سنجیده عرض نمود عالیجاه هم رغبت دارند اگر بادشاهزادگی را
کار نفرمایند و بهتر از دیگران سرانجام توانند کرد میتوان داد بالله التوفیق والیه الرشاد درین مقدمه
بهتر از خیر اندیش خان دیگر کسی نیست اما میگویند که چشمانش از کار رفته باری درا یاد دیگری را مقرر
نمایند و عتیق الله خان هم بدیست مقدمه ابراهیم خان کشمیریان حفظ الله خان چه نوشته و مآل اندیشی را
دخل نداده بیت حیف برین دانش و آئین او + کور شده دیدهٔ حق بین او + در باب دینداری

تحقیق حق از دست دادن چه معنی دارد و ازینجاست که گفته اند قاضی و امین تحقیقات متعصب
باید کرد که بیک اقرار و انکار مقدمه تمام نکنند و در انفصال قضایا اصلا کوتاهی نرود و اعتبار جهت
غالب است منظور ندارد از این قسم مردم بیشتر هم کم بودند درین وقت که ایمان ضعیف و شیطان قوی است کجا

رقعه ۱۱۹ - در امتثال احکام از ابراهیم خان تاخیر بسیار میرود هزار سوار از تابینان او کم باید کرد
بوکیل هم چشم نمائی نمود حلم ما کارها برهم میکند حق است ع راستی ناید ز خواجگی با بندگی

رقعه ۱۲۰ - روح الله خان درخواست صدور احکام بنام دیوان دکن و قلعه داران آن طرف کرده است تا از سررشته
کیفیات پرگنات آن ضلع چه خالصه و چه جاگیر آنچه حالا از تغیر مسعود خان بدینست ضبط شده
دریافته بعرض رسانند آنچه خالصه مقرر شود برای آن امین و کروری تعیین نماید و آنچه جاگیر قرار یابد بدو
بدهد و هنگام ضرور جنس توپخانه و مصالح مورچال آنچه درکار شود دلفرستد باید نوشت هزاروئی تعیین نمود
قلعه داران با خزانه باو بسپارند و نشان فرزند بهادر که بخان مذکور نوشته اند حواله وکیل باید کرد
یا در خط خود منطوی نموده باید فرستاد لحرف غیر بهتر این مردازان جماعت نیست که همیشه بیک طور
سلوک داشته باشد این همه فروتنی برای برآوردن مطلب خود بود و از درون هم شاید که صافی نباشد
برای فهمیده عرض میکرده باشد فرد از اختلاط جسپان بیگانه کی شود خویش هر چند جامه تنگ است
جز و بدن نگردد

رقعه ۱۲۱ - ذوالفقار خان ظاهرا هزاروئی لان برای بردن توپخانه تعیین ساخته
روح الله خان را در عین کار متردد نموده اگرچه آنهم کار پادشاهی است ما بخان مذکور نگارد که
بفتح قلعه توپها را بکار دارد تا صورت گرفتن این کار هزاروئی آنها معتبر نشمارد و طرح قلعه مورچال
فرستاده او بنظر درآمد سمتی که برای مورچال مقرر کرده است خوب است و بچندین وجوه بر اضلاع دیگر فوقیت
دارد لیکن از عدم خندق معلوم میشود که آن طرف ظاهرا زمین سنگلاخ باشد نقب دران متعذر خواهد بود
باید دو سه دمدمه سرکوب برپا کرد تا از تصادم ضرب توپها تزلزل در ثبات محصوران

داركان قلعه افتد و بزودی این عقده کشایش یابد فرمان هم درین باده صفیر ستیم وانچه باید بدستخط
خود بمزید تاکید می نویسیم بیت باسید ها چنین شاخ شاخ * بابر چشم کشایش فراخ * استغفر الله
استغفر الله رقعه ۲۱ از افراد فرستاده سوانح نگار لشکر فرزند زاده معلوم شد که شکر الله خان
با چند نفر دیگر نمود آرشدن غنیم بتکیب نغمه مشغول ماند و خود سواری نکرده کسان را به تنبیه آنها
فرستاده بخانهٔ نوازش خان رفته از شام تا بامداد بخوردن شراب و تماشای رقص گذرانید
باتناع تحرز و تنقیه کرد درین ممنوع قصداً اصرار دارد از انجاکه سوانح نگاران برای اغراض نفسانی
چیز های بسیار بر خانه زادان تربیت کرده نامی بندند باید که آن فدوی بدیوان بر نگارد که
همه مراتب را چنانچه باید تحقیق نماید و بحضور معروض دارد رقعه ۲۲ بفتح الله خان نویسید
که حسن خدمت مفصل از عرائض معلوم شده موجب مزید نیکو خدمتی گشت اما این جانفشانی را
بخدمت فروشی مبدل نکند و آزرده کردن سرگرده را گران نماید رقعه ۲۴ بمستمند خان
فرد یکه مشعر خرابی جاگیر خود بسبب چهاونی دزدان بهر خود نوشته فرستاده بنظر در آمد التماس مامور شدن
سعید خان بگوشمالی آن گروه شقاوت نشان کرده است حسب الحکم بخان فیروز جنگ باید نگاشت
که چون غنیم بسیار است خان صدق خود را به جمعیت شایسته بآن طرف بفرستد رقعه ۲۵ بسید سعدالله
مکرر خطوط بما فرستاده اظهار چیز های بسیار نموده که سوانح نگار بندر سورت را تغیر باید کرد و خلف
حکیم اشرف متوفی را خدمت دار الشفا مقرر نموده باضافه یومیه قوت دل خشید سید باید نوشت
که بعد ازین در مقدمات اهل خدمات که بفتوای آیت کریمه ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار الآیة
در حقیقت ظالم اند دخل نموده باشند هرچند این طائفه بغیر ظالم نباشد بر نفس خود ظالم است
و در هر ورق مستدعی بودن خود بر عامی موت فی الله نموده اند حرص است فی هذا الموت حیات این بیا زندگی
بی نهایت هم شیه این آیه کریمه اللهم فاطر السموات والارض انت ولی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین

دردوار دو معنی تلقی قبل لقایة الانبیاء والاولیاء اجمعین صورتها بجا می آرد اگرچه فضلای حضور
نکات عمده گفته اند اما چنانچه باید تشفی نمی شود و آن معرفت آگاه بتحقیق خود بگذارد و السلام
رقعه ۱۲۶ — تیر رسیدن بیاقوت و بعد تحقیق نشانه شدن بخت بگوکه محمد کام بخش خود آن فدوی را
معلوم شده باشد چون تنبیه آن جدا کردن پادشاهزاده ناداں ضرور بود کردیم و بر سر آن بئس القرین
آنچه آوردنی بود آوردیم ومن یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا **فرد** صحبت سفله خوانگشت نماید نقصان
گرم سوزد بدن و سر دکند جامه سیاه بشومی صحبتی او پادشاهزاده هم گمراه اند چند چند بگرد خیمه آتش
به تیاقداری باید نشاند و از حال او خبر باید داد **رقعه ۱۲۷** — خان جهان بهادر باین چستی اول
شکل کهنه عمالان درین مهم سستی پیش گرفت هرگاه از حضور تاکید شد یدشد خواست که تلافی مافات
نماید نتوانست این همه خرابی بی اخلاصی ست چون نباشد که بدتر ازین عمل زشت عمل دیگر نیست
ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار چیزی برای تسلی او باید نوشت که تماشی ازین مقوله هم کرد
تا چشم وا شود و تنبیه پیدا گردد اگرچه ممکن نیست که دشمن باطن قوی ستاعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک
کی بطور خود میگذارد که این کس کوشش بحق حقیقت دارد الهی از بند نفس رهان و ما را در تبعیت امیران
نظم مهربانی دید و آن لطف نخست به آنکه کردی گمرهان را باز جست به هم دعا از تو اجابت هم ز تو
ایمنی از تو مهابت هم ز تو **رقعه ۱۲۸** — امیر الامرا در گذشت از مردم قدیم همین یک کس مانده بود
انا لله وانا الیه راجعون مطالبه هم وارد بدیوان بیوتات آن صوبه برای ضبط اموال باید نوشت
که بقید تمام بضبط آرند و از مردم او بزور و گرفتگی هر قسم که میسر آید مبلغهای بادشاهی بگیرند و
دیوان مرحوم را فهمیده میگویند بشرط نیکو خدمتی رعایتها کرده خواهد شد و حقیقت پسران مغفور
بعرض باید رسانید بدیگری هم درین باب گفته ایم اما بگمان رعایت قبیله داری او نوبت ثانی
آن فدوی باین امر مامور گردید یقین که بروبه مرضیه خود بسر اتی تندرستی ظاهر خواهد کرد امان الله خان هم

برای این کار نیست متعین باید کرد و مراتب بعرض رساند که اضافه داده شود و یک بعنایت
دیگر هم بخاطر هست نسبت باو تحمل می آید رقعه ۱۲۹ - این کار به یوسف خان مقرر شده مجوز آن
مخلص خیم بست اما سپاهی است حقیقت عملداری او معلوم نیست بران فدوی هرچه منکشف باشد
عرض نماید برای دیوانی برهان پور شخصی دیانت دار مطلوب است الاهم فالاهم رقعه ۱۳۰ - اکرم خان
درچه کار است باوجود اشتیاق زیارت حرمین شریفین توقف از چه راه اولی تر ازین چیست بیت
حج رب البیت مردانه بود ٭ حج زیارت کردن خانه بود ٭ اللهم ارزقنا خیرا رقعه ۱۳۱ - فرستاده
فرزند زاده بهادر باید گرفت اما بیشتر وکیل ایشان گفت که بدون عرض نفرستاده باشند والسلام
رقعه ۱۳۲ - امر شد علیخان ضابط ست خالی از تدین نیست این کار اگر باو گفته شود شاید که بهتر
از دیگران سرانجام نماید از طرف خود بسید مقدمه که بر فضل علیخان گذشت آن قدیم الخدمت شنیده باشد
توجهی برای تنبیه فرستاشان او باش تعین باید کرد خان بهادر حمید چه طور ست این عاصی میخواهد که
مرتکب هیچ گناه و معصیتی خاصة ظلمی نشود اما ازانجا که ملک بی سیاست نمی ماند و ریاست بی سیاست
راست نمی آید بعضی جاها احکام موافق اوقت بغلبه نفس بی اختیار صادر میشود از علما مسئله بپرسد
الحمد لله که نیت خود بخیر ست شاید که بگیرد انما الاعمال بالنیات حدیث صحیح ست و بحد تواتر رسیده
رقعه ۱۳۳ - خواجه عبدالرحیم رحلت کرد دیندار متقی بود از جگرداری بهره تمام داشت روزی در حضور ایستاده بود
خنجر ولایتی در کمر داشت خوشم آمد گفتم خیلی خوش طرح ست در جواب عرض کرد که نام این به از طرح ست
پرسیدم چیست گفت رافضی کش فرمودیم که در سرکار والا هم سه چهار بهمین طرح و نام طیار سازند از
کمر برآورده نذر کرد و عرض نمود که تا آنها طیار شوند این نیاز محقر در سرکار اشرف باشد در رفته آداب
بجا آورد احوال پسران او معروض دارد با عنایت الله خان بگوید که او عرض نماید تا بقدر هر یک عنایت
کرده شود رقعه ۱۳۴ - خان جهان بهادر درگذشت انا لله و انا الیه راجعون سبحان الله آدمی چه قدر غافل ست

و نفس ما کجا پیرو غالب زین ایام صوبه داری دکن هنوز است و بیچه دگرمی آرزوی آن میکرد آری کار نفس
بدتر ازین ست **نظم** کشتن این کار عقل و هوش نیست ✦ شیر باطن سخره خرگوش نیست ✦ عالمی را لقمه
کرد و در کشید ✦ معده اش نعره زنان هل من مزید ✦ دوزخ ست این نفس و دوزخ اژدها ست ✦
کو بدریاها نگردد کم و کاست ✦ هفت دریا را در آشامد هنوز ✦ کم نگردد شورش این خلق سوز ✦
سنگها و کافران سنگدل ✦ اندر آیند اندران خوار و خجل ✦ هم نگردد ساکن از چندین غذا ✦
تا ز حق آید مر او را این ندا ✦ سیر گشتی سیر گوید نی هنوز ✦ اینت آتش اینت تابش اینت سوز ✦
قدم بر وی نهد از لامکان ✦ آنگه او ساکن شود از کن فکان ✦ چونکه جزو دوزخ ست این نفس ما ✦
طبع کل دارد همیشه جزوها ✦ این قدم حق را بود کو را کشد ✦ غیر حق خود کی کمان او کشد ✦ قوتی خواهم
ز حق دریا شگاف ✦ تا بسوزن بر کنم این کوه قاف ✦ او تعالی توفیق کرامت کند و ازین تیره وزی
رهائی بخشد بحرمة محمد و آل محمد علیه و علیهم الصلوة و السلام **رقعه ۱۳** مکتوبیکه نصرت جنگ بان عزیز الجان
فرستاده بود بمطالعه در آمد برای داؤد خان نوشته شده است و در اظهار خدمتگاری خود نموده در جواب
چیزی باید نوشت و تا فتح قلعه امید وار داشت بعد ازان شاید که بعضی ازین ملتمسات قبول هم
شود در میان خود امکان ندارد دیگر برای مصالح قلعه گیری به تربیت خان حکم رساند که هر چه
ضروری باشد بفرستد و بقلعه داران آن طرف نیز بنگارد که آلات توپخانه از جزائر و رام جنگی و
گوله و باروت بلشکر خان نصرت جنگ برساند الحکم لله الواحد القهار بفضل الله تعالی **رقعه ۱۴**
از عریضه سپهدار خان واضح شد که بی مهابت بسر آرسید الحمد لله علی ذالک هزاری ذات هزار سوار
تا بنیان اضافه باید داد و خلعت و شمشیر و اسپ و فیل ارسال که و معبر آئی هم را مسال هم اضافه تجویز نموده و
او را ازین مژده مسرور ساخت وکیل را هم اگر رعایت ضرور باشد باید کرد ذلک المولی نعم الوکیل **رقعه ۱۵**
پنج زنجیر فیل برای فرزند زاده بهادر بر آورده ایم دو زنجیر ازان میان خوش کرده حواله وکیل الشان نماید

و اسپ و خلعت خاصه و خنجر مرصع با علاقهٔ سلاح هم عنایت شده از جواهر خان خبر بگیرد رقعه ۱۳۸ سوانح نگار
وزیر بست خان در باب سید میرک چیزها نوشته اند اصلی دارد یا نه از روی خود در اصحاب تدبیر میکشد
از عنایت الله خان بپرسد از صالح خان صوبه داری اکبرآباد خوب بسر انجام شده است گوپال سنگه را
هم در باب اعانت او باید نوشت و بخان مذکور تسلی نامهٔ قلمی ساخت ع چنار تا بکجا عیب مفلسی پوشد +
رقعه ۱۳۹ هنگامیکه باهتمام خان ... گذشت از غفلات همین قدر دم است از دنبا باید داد دل پشت و
کمر آنها بچوب بی توجهی باید شکست بهچو آدم متدین خبردار کجا بهم میرسد سپاهیان را چنان فربه کرده
اصطبل را انحوی رونق داده بود که بگفتن راست نمی آید اللهم اغفره و ارحمه انت خیر الراحمین سیف خان
در باب تنبیه مفسدان تاکید بنواید مساعدت هم حرمت شده محل استطار نمانده والاهم فالاهم رقعه ۱۴۰ آ
معین بود خلافت برای اضافه پسر چاریین نوشته اند ظاهر اسواران فصیح القدر زیاده اند برابر باید کرد
و افزونی ذات خرد و بزرگ صورت نمی بندد با پاس خاطر ایشان بطور دیگر رعایت میتوان کرد میان
رضوی خان و بنده محبت برانیست نه آن خصمان اختصموا فی ربهم الآیة تهدیدی بهند و باید نوشت
رقعه ۱۴۱ روح الله خان بآن وضع زرها ادا کردا این مسرف مال دار میخواهد باین وضع زر جرمانه
هضم کند غلط است زر از جاگیر وقتی میگیرند که منصبدار را حضور استعداد ادای آن نباشد وکیل را
نشانده همین وقت مبلغ بادشاهی بگیرد و اشرفیهای ما انصیب ... باقی نکند اعلیحضرت طاب ثراه
برای زر جرمانه تقید بسیار میکردند فوراً چیلها شر برده شد تعین نموده زرها را بعرض وصول در می آوردند
یاد داریم که روزی جعفر خان ایامیکه منصب وزارت سرفرازی داشت در غسلخانه نشانده اشرفیها
گرفته بودند خان مذکور از داروغهٔ غسلخانه که تحصیل زرهای جرمانه هم باو تعلق داشت بدشده در ایذا
و اضرار او کمر بست آنحضرت براد نامهربان فرمودند که بعد برخاست دیوان باهم صفا بدارد داروغه را انه
خان مذکور وشاله باند رقعه ۱۴۲ پیشکار صدر الصدور مستحقین اکثر بحضور می آرد مگر غرضی

درمیان دارد منع کند که دیگر چنین نکرده باشد رقعه ۱۴۳ امروز تربیت خان برای دو سه
منگباشی که درین یورش تردد کرده بودند عرض نمود که دو سه پیچ مرصع عنایت شود سبحان الله مذکور
باید گفت با آنکه عمری در خانه زادی بسر برده و در حضور تربیت یافته اینقدر نرسیده اند که این جماعت درین عرصه
نیستند که چنین عنایت درباره ایشان بظهور رسد جیغه مرصع برای خاطر او و دلگرمی کار بادشاهی مرحمت شد
جواهر خان خواهد رسانید منه الامداد والتائید اما آینده در حق منگباشیان چنین عرض نخواهد کرد و اگر از
کسی کار بادشاهی که بدست بسته بظهور خواهد آمد و خدمت بادشاهی بتقید تمام خواهد نمود بانعام خلعت و نقد و
در صورت سقط شدن اسپ بکار سرکار والا بعطای اسپ سرفراز و دلخوش کرده خواهد شد رقعه ۱۴۴ آ
تربیت خان هنوز محتاج تربیت است زریکه برای احشام قلعجات گرفته است از خارج بسمع رسیده که از روی
حساب بکسی نداده سوانح نگار زیانکار چه میکند او را خود برای همین مقرر نموده شد این جماعت
باغراض نفسانی کارهای عمده بادشاهی برهم میکنند و روی خود سیاه نموده در تحریر اخبار تجاهل مینمایند
قلعجهای مستحکم بستن مفسدان بزرگ نگاهداشتن علیسوی خان از چه راه است اگر از اول خبر شود
هرگز هرگز تا باینجا نرسد بعد عزل جاگیر این پرورده برهان الله خان که از بی جاگیری نالش دارد
باید داد ظاهرا در لشکر است سبحان الله مذکور حسب الحکم بتهدید باید نوشت که این صورت چرا باینحیثی بوقوع
آمد و بچه رو مآل کار نظر نداشت طلب احشام که نخواهد رسید غله در قلعجات نخواهد بود دزدان بران
نامردان غالب خواهند آمد آن وقت شما کجا خواهند بود دغابوچیان اگر طلب گرفته سرگرم کار باشند غنیمت است
ومیدانیم که بی این خیال چه امکان دارد جهت غرض خویش کارهای ولی نعمت که فی الحقیقت کار
خداست برهم نمودن و بزندگی دو روزه حق مردم مجاهد پایمال کردن که در ضمن آن تقویت کفار
خسران مآل است آئین کدام مومن نمک حلال است بهر حال قبض الوصول طلب از تمامی احشام گرفته
بفرستد و در صورت خلاف آن سزای خائنان و معاذنان بی دیانان برخود لازم داند که

ان الله لا یهدی کید الخائنین رقعه ۱۴۵ - امین دست بدستی مجوز عنایت الله خان که از
حضور منفر شده رفته بود چه کرده ع هر چیز که در کان نمک رفت نمک شد + قوت مقاومت هم نبود
چه کنند ناچار است اما اگر چنین بود چرا برخاسته نیامد اگر تنخواه نمیدادند آمدن خود میدادند باو هم
از طرف خود تاکیدی نویسد رقعه ۱۴۶ - مهابت خان حیدرآبادی ظاهرا در لاهور درگذشت
و غیر از نبیره که پدرش بحضور پدر رحلت کرده وارثی دیگر ندارد دیوان بیوتات آنجا بنگارد که اموال او
بهوشیاری و دیانت داری تمام ضبط نماید که بیت المال حق عباد است خلیفه امین و نوکران گماشتهای
خلیفه اند جز مستحقین و ضعفا دیگران را در ان نصیبه چه حساب رقعه ۱۴۷ - مرحمت خان امروز
لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود و دامن جامه آنقدر دراز داشت که بنظر نمی آید بمحرم خان فرمودیم
که گرد اندامن آن کوته عقل ورکند آن فدوی باو بگوید که دامن بطوریکه در حضور متعارف است همانقدر
داشته باشد والا قدم در غسلخانه نگذارد در بابید که آفت با لباس ساده پر کار داشته باشند زینت تکلف
خاصه زنان است به بهانهای بیهوده حرفهای دیگر هم مناسب این مقام بطریق موعظت بگوش و بانمی آید
رقعه ۱۴۸ - ما که باز میخوریم این کارخانه هم رنگی دیگر گرفت و آبدار خانه هم بابت نا تربیتی شیاری
و جزوی سی داروغها آن است که همه وقت همچکا کارخانجات عهده خود بتوزک آراسته دارند تا وقت کار حرف
آنها ظاهر شود و نفاست مزاج و پاکیزگی طبع آنها برا هویدا گردد و همه دم بینندگان شان دولت
خداداد با معلوم کنند و رونق و شکوه او معاینه نموده ناتوان بنیان پست گردند هیهات هیهات دعوی
فقر و این همه مباهات حقا که بحیات [illegible] ناصر [illegible] رب الارباب عاقل خان جواب حسب الحکم که در باب بنا نمودن
[illegible] دار الخلافت بمهابت خان صادر شده جواب نوشته نوکر همچو باید الشکر لله والمنه رقعه ۱۴۹ - فدوی
درگاه وزارت خان عبدالرحمن [illegible] گذشت برای دیوانی مالوه چند اسم نوشته بفرستد که خدمت کرده
باشند رگهناتهه سعدالله خانی در حینیکه رتق مهمات دیوانی بود میگفت که کار سرکار والا

بکسی باید فرمود که جوهر کاردانی و دماغ معامله آرائی داشته باشند نه علیهانا غرض تعهد آن فدوی
مدار المهام حسب الحکم قضا جریان بفرزند عالیجاه قلمی نماید که از نوشته نیکنام خان بعرض رسید که شما
هر سه پسر دیوان قدیم خود را برآورده فهم فرزند کوچ ساده سید عنایت را بعد فضائل خان و میر هادی مرزه
نماند عنایت الله خان او واسطة المطالب ایشان گردیده باید دانسته باشند که کوکلتاش خان
در حین نظامت دکن و روح الله خان هنگام صوبه داری حیدرآباد بمقصد بعضی اداهای نامناسب
شده بودند بمصلحت چندی معاتب داشتیم و آخر نظر بر قدم خدمت بانها در ساختیم از زبان اعلی حضرت
شنیده ایم که عرش آشیان اکبر بادشاه روزی میفرمودند که تودرمل بسبب راستی در امور ملکی و مالی شعور
بلند دارد اما غرورش خوش نمی آید ابوالفضل با وجود شکایت گونه آغاز کرد جواب یافت که
نوخاسته را نتوان بر انداخت لهذا با آدم کار چار ناچار باید ساخت فرد خدای رست مسلم بزرگی و اتفاق
که جرم بیند و نان برقرار میدارد رقعه ۱۵۱ خان فیروز جنگ کار خود را ناتمام گذاشت با وجودیکه
فرزند زاده از برهان پور آمده بدیدنش نرفته روانه بر ایشد بفلط سپه سالار که مینویسد از نوشته وکیل
معلوم شده یا خبر غیب ست درین باده فرمان رفته نه ما گفته ایم نماید که منصب سپه سالاری از کجا پیدا کرد
رقعه ۱۵۲ محمد باقر داروغه کچهری دیوانی در گذشت و شکار خان از زبان مردم عوام است روز
در سواری شنیدیم که این اثبات مردم چه قدر میگفتند بگر گفتیم که او از شرارت یا این از
صدارت باز آید سود نکرد و جزای اعمال حق ست خود بهتر میداند که بر سر آن فته چه گذشت و برین
رفتنی چه خواهد رفت نفس اماره نمیگذارد که آدمی عمل صالح بکند و زاد عقبی بردارد و گرنه همه میدانند
که ظلم کردن بدبست پیش آوردن ظلم بدتر از آن گرسنه را خدمت دادن غربا را کشتن ست و دمده و دادسته
از عهده بازپرس آخرت کردن نیست برآمدن مشکل چه جای یقین داشتن جاگیر باید داد اما خدمت نباید داد
ع داد داد از دست غفلت داد داد غلام محی الدین نامی در لشکر عالیجاه دکانی چیده بدرویشی متهم گردیده

نوخته را از فتن یعنی ترقی
دینے بوسا کو اس سالہ منصب
اور ام تمہ یے مگر فقط دیا
شاہ دکان جیسے دکان کا ۱۲
آراستہ کرنا دکان لگانا ۱۲
لشکر یعنی ہم کہ پیش اور
اسے فوقانی کی تشدید سے
اسم مفعول ہے اتہام سے
معنی تہمت رکھا گیا ۱۲

برآورده‌اش ضرورست بیت این نمردانند اینها صورت اند * بسته نان اند و مرد شهوت اند * جهلا بمذل
مزاج مختل و اقوال باطل دارند ایمان کو و اسلام کجا رقعه ۱۵۳ عالیجاه تتمه طلب که در سرکار والا دارند
التماس تنخواه بر پرگنه لودهی کرده اند باید نوشت با وکیل گفت که تتمه طلب ایشان اگر خواهد باند پیش چه
درسال مطالبه نقدی و قیمت جواهر عمر آن محسوب خواهد شد سوداهی سوداگرانه نیست اعلی حضرت زیاده
بر چهارم حصه از جاگیر پادشاهزادها و امرا موقوف میداشتند در عصر ما همه ضابطها بی ضابطه شد
بعضی اوقات جمدة الملک بجای خود میگفتند که ما بکار سیر و نجات گاهی ما موشه ایم اگر گاهی اتفاق
خواهد افتاد مردم ترکیب محنت و تردد ما را خواهند دید و این معنی زبانی بسرکار ها یا للفظ بعرض والا
رسیده بود درینولا که از عرایض سهنیان معروض شده که غنیم لئیم بر ذوالفقار خان هجوم آورده رسید نمیگذارد
و عرصه بر آن ندکو تنگ و کمک طلب است حکم والا بنام جمدة الملک شرف صدور یافت که یکباره پسر خود را
زود رساند چون در رسیدن او اهمال واقع شد شقه بخط انور صادر گشت که ایشان خود را عاشق پسر
میگرفتند حالا که بر وی عرصه تنگ است در زود شتافتن تساهل چرا مدعی شدن دیگر و در دعوی صادق برآمدن
دیگرست ع دیگ بخود منار که ترکی تمام شد * رقعه ۱۵۴ فدوی قدیم الخدمت با آنکه عمری در حضور
تربیت یافته و خدمت کرده گمان ضابطه دانی و شرائف انسانی در حق او بیشترست باوجود اینهمه
اهانت منصبداران پادشاهی و امیدارد و قول سعدی یاد نمی آرد بیت من و تو هر دو خواجه تاشانیم *
بنده بارگاه سلطانیم * عجب عجب از مقولات سعدالله خان است که الف بصورت قلم و نون بشکل دوات دیوان
را بصفات ملکی آراسته نباشد دیوی است قلم و دوات پیش نهاده یا حیوانی یا تصویری از نقش عقل و
هوش ساده بعد ازین احتیاط لازم دانند و باعتقاد خود نوکر درگاه والا را نیز هم چشم خود شمارند و امتیازی که
میباید مراعات آنرا نامرعی ندارد رقعه ۱۵۵ فرزند زاده محمد عظیم امروز عرض کرده اند که پرگنه
لشکر پور در جاگیر شاه عالیجاه مرحمت شود از ایشان باید پرسید که این خیرخواهی بچه امید در خاطر گذشته

اگر شاه ایمای این مطلب بآن فرزند زاده کرده اند چه مضایقه والا ازین خیالات درگذرند که خلاف
دلخواهی افزاید بل از افزایش غرور پندار رشاید کفی بالله تعالی وکیلا و انا او عوان یرحم کلهم
ویحلم ظلا ظلیلا رقعه ۱۵۶- خبر مرگ مخلص خان شنیده باشد از شرائف انسانی وجوهر خدادانی
وهمه دانی او خط بر مبتلاتیم رضی الله عنه این دار مرگ رارشد الدبسیار دارد و فوائدش پایدار اول وانا
وچشم بینا کو شخصے شکایت گونه پیش ما گفته بود که این مرد کسی را اهتراز خود نمیداند جواب دادیم که بهتر از
خود کسی را نمی یابد رقعات بنام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ رقعه ۱۵۷- خان فیروز جنگ
یکرنگ من نخواستیم برای عیادت آن دستخواه خود بیائیم اما بجهے و کدام نظر مشاهده نمائیم لهذا
سعادت خان اناته فرستادیم تا بچشم ما بینید اظهار مافی الضمیر کنید از میوه های نورس آنچه اینجا
بهم میرسد انگور است اما اطبای یونانی برای آن عمده مخلصان مزاج ان مضر میگویند لهذا بر خود هم ناگوار
کردیم انشاء الله تقدس بعد صحت کامل شفای عاجل یکجا بخوریم فرد یارب این آرزوی من
چه خوش است - تو بدین آرزو مرا برسان - رقعه ۱۵۸- خان فیروز جنگ یکرنگ من تفریق فوج
لا علاج است فدوی اراده را از دو بحضور کرامت گنجور بفرستد که بانعامات وادرارات امتیاز یافته
باز پیش آن دستخواه خود برسید فرد دهان شو تو میسد چون وقت نه راسر زعیب - باشد اندر
بیهوده با نهایای نهان غم مخور - فرد آنچه دل از فکر آن میسوخت بهم بهم بود آخر بمهری گردون تا بهم
ساختیم - رقعه ۱۵۹- خان فیروز جنگ یکرنگ من الحمد لله دوری قلبی نیست بیت گر در یمنی با منی
پیش منی - ور پیش منی بی منی در یمنی - از احوال شا روزی اکثر اطلاع میداده باشند تا که مواصلت
صوری بیست دهد خانه زاد عنایت الله خان اندیده ایم جامی لهرخاستی ع شاخ گل هر جا که روید
هم گل است - رقعات بنام ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ رقعه ۱۶۰- نصرت جنگ فیروز رنگ من دراول
این ملک دلم و فرمان روائی بلی بود درین بنیان تغلب الشعرا نهایت آورده اند آنشان منهمک مستعمل بلند نظرانی

مستغرق امور دنیای دون دیده فرصت از دست نداده تخت و چتر برای خود ساختند هر چه کرده بودند
مکافات آن از پیشگاه منتقم حقیقی یافتند یعنی همان بیوفائی و نمکحرامی که با ولی نعمتان خود کرده بودند از نوکران
دیدند سیوا و غیره نیز با آنها سلوک بد نمودند بیت دریاب کنون که دولت هست بدست * مکافات این دو
و ملک میرود ز دست بدست. رقعه ۱۶۱ — ولایت زرخیز است این کافر حربی خواجه دشمن چرا بگذاریم
و تغافل در امر ممکن الحصول بی مانع ظاهری چون کنیم فضیلت غزا صحیح بگر نخوانده ایم یا سلیقه
ملکگیری و فیلسوفی نداریم. رقعه ۱۶۲ — خان نصرت جنگ را و دلیپ و غیره متعینان خود را برای
ملتفت خان پیش بادشاهزاده عالیجاه بگذارد که انجا هم کار بسیار است و دست آنها اگر کوتاه باشد دگر کار
خلل نشود فهما که بعضیها با ارابه بیجاپور بکمان تیر می اندازند و نمی فهمند که خود را نشانهٔ تیر و بلای اغیار
میسازند ابیات گندم از گندم بروید جو ز جو + از مکافات عمل غافل مشو. فرد صبا بلطف بگو آن غزال
رعنا را + که سر بکوه و بیابان تو داده ما را + العاقبة بالعافیة. رقعه ۱۶۳ — نصرت جنگ بی ریو و
من چون گرفتن دکن که اهم بود و تمام همت مصروف همین کار شد الحمد لله صورت یافت اما خسته که
درین سفر خیر بسیار شده و میشود از آن بر خزانهٔ هندوستان بست مبلغهای کلی طلب طلبداران شده
میشود در کرناتک دفینهای قدیم عظیم بسیار شنیده میشود زمیندار از بیجاپور که بی اصل است بتغلب
متصرف شده سیوا پدر سیوا آنجا هست ملکش ظاهر احیاناً احکام نداده حالش بگفته سیدی مسعود خان
متوفی نظام شاد که سوای ... در تصرف او باشد حقیقت ملک ... بی نزاع از وو از نائب خود که
داود خان شاید با استفسار نماید چرا اغماض و تغافل رود. رقعه ۱۶۴ — خان نصرت جنگ من از باب تیمار
حال دو هم ... کم میکنند زیرا که ازینها تواضع آنها از اول تا آخر نمی آید و سفاکان در گرفتن و دادن
باک ندارند یعنی آبله در پا بخشید این تحمل نخواهد خلاف امری است دشوار میدانم و جز این من چه خواهد کند
از جمیع ... بندههای خدا چه مصیبت خواهد شد فرد فکر شنبه تلخ دارد جمعهٔ اطفال را عشرت امروز

بی اندیشه فرد خوش است * بهر حال از ارباب کار ذوی الاقتدار را همه حال هراسان و ترسان باید بود
و بحفظ الحفیظ و الامان باید گفت رقعات بنام میرزا صدر الدین محمد خان صفوی بخشی دوم رقعه ۱۶۵ -
میرزا بخشی اخلاص کیش پنجابی بمنصب دو صدی پنجاهی سرفراز شده در دیوان تسلیمات بکنانند رقعه ۱۶۶ -
میر بخشی محمد ابراهیم خجالت ندیم بمنصب سه هزاری دو صد یا پانصد سوار و خطاب میرزا خانی و عطای
دو هزار روپیه بعرض بیگم سرمایه عز و افتخار اندوخته حسب الحکم مشار الیه عطا یاباد و بیرنگارد و من عفا
و اصلح فاجره علی الله رقعه ۱۶۷ - بنام عاقل خان قلعه دار صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد عرضداشت
آن قدیم الخدمت از نظر گذشت از اراده گوشه گزینی و استعفای منصب نوشته استحضار گاه گوشه خاطر
اقدس آنکه منظور نظر خاص و پرورده لطفهاست باو سپرده باشیم دیگر کدام گوشه بهتر ازین میخواهد
در صورت مبالغه البته منظور شده التماس آن قدیم الخدمت را درجه پذیرائی خواهد شد و یکهزار روپیه
در ماهه که دوازده هزار سالانه میشود للقد مقرر خواهد گشت رقعه ۱۶۸ - بنام حمید الدین خان بهادر حمید
بداند این حرف چند در دست که شاه عالیجاه عرض نموده کسی دشمن جانی من اند حمید الدین خان و امیر خان
و منعم خان گفتیم امیر خان نیک ذات است با کسی دشمنی نیست خان حمید هم شاید نباشد و احوال
منعم خان برین ظلوم جهول مجهول پاری خود فکر کرد از حال خود چرا غافل اید و مقدمه موت خود
همان است که الموت قریب من شراک النعل و اقرب من حبل الورید های های افسوس افسوس بیت
همی از دست وگاهی از دل و گاهی ز پا یا نم * بعشرت میروی ای عمر میترسم که درمانم * اگر مناسب داند
بعالیجاه بسپاریم و اگر کدورتی باشد صفا دهیم تا در امانت این فانی خیانت نکنند هر چه بخاطر رسد
برنگارد یا عرض نماید رقعه ۱۶۹ - بنام عنایت الله خان بروز نابوالوفا حاضر بود که درویشی ساده دل
آمده چیزی برای عیال خواست گفتیم فقیر را بمد عاجه کار فقیر دل برنده و گریبان دریده میباید مردم
فقیر میگویند نمیدانند که فقر چیست چه معنی دارد فرد جان آئینه و هم سنگ این صورت پرستان است

نفس پرور از تقلید اند میگویند للهی + اللهم نجنا عن قوم الغافلین آمین آمین آمین رقعه ۱۷۱ —
هدایت کیش و اخلاص اندیش از اسلام آمد و دن خیلی بر خود مینازد و بحسابست حال اولین در حضور
چنین عزیز نارسائی فراح دو میر و رانجا با عالیجاه چنان فهمانیده و باید گفت قطعه بخشی حیز و با زمانه
بساز + ورنه خود را نشانه ساختنست + زیرکان زمانه میگویند هنر زیرکی با زمانه ساختنست چند اگوش شنوا
و چشم بینا داده و السلام علی اهل الرشد و انسداد سلوکی که این کوته رسکان با بادشاهزاده کرد کیفیت او
شنیده باشید چه کنیم خود کرده را درمان نیست و با برطبق عرائض این ستمگر امان حکم کردیم و گونه
اجازت دستگیر کردن ندادیم معلوم نبود که این بیدینان آنقدر جرأت بهم رسانیده اند که به حضور
بادشاهان دروغ عرض خواهند کرد و حرف بی اصل نسبت بآن سعادتمند خود بسیار رباعی صحبت
باقی انشاء الله تعالی می فهمیم بالفعل حسب الحکمی بنام فرزند عالیجاه نوشته زود بیار علی بیگ
و حسن بیگ و میران کار چکله کوره ارعایت خوشی فضل اجمل تغیر نشد و سکنه آنجا تواتر فریاد میکنند و
سر بزمین میزنند و میگویند ع اگر تو می نه پسندی تغیر کن قضا را + آخر الدواء الکی این چکله
از جاگیر ایشان تغیر خواهد شد و عوض نخواهند یافت زمین سخت و آسمان دور دیوان امیان صاحب
جاگیر و رعایا و عامل امین گفته اند دیوانی کردن آسان و امین بودن مشکل در بعضی محالات حصه سپاه
شما زور ظالمان آدم خدا ترس و آبادان کار چیده و فهمیده به میران فکر سنجیده از و تعین نمائید
که از روز جزا بری الذمه ما و شما شویم عاملان خویش و برادر دیوان و واقع نگاران ابنای جنس این
و فوجدار نباشند رقعه ۱۷۲ — بهدایت الله زینت رقم بگوید که این رباعی در بیاضیکه بادشاهزاده
محمد کام بخش مرحمت میشود بخط خود بنویسد رباعی آتش ها و دشمن خویشم و خرمن خویش من خود زده ام
چه نالم از دشمن خویش + کس دشمن من نیست منم دشمن خویش + ای وای من و دست من و دامن خویش +
رقعه ۱۷۳ — سید جلال الدین که از شاه عالیجاه جدا شده ظاهر ا همشیره زاده همت خان است که نجفی با بود

سید زاده کریم النسب صحیح النسب است چرا برآورده اند از وکیل بپرسد رقعه ۱۴۳ نوشته محمد خان فرحی نسبت
که خواه مخواه بران عمل توان کرد و بند و بست از ین چیز نا میسر و بهر حال چون او خود بخود دبیر است
مستعفی شده بنویسید که بدیوانی اکبرآباد آمده خبردار باشد رقعه ۱۴۴ اسد خان پسر حضور
نوشته اند که پادشاهزاده بجمعیت رانای حربی کمر بسته اند و میخواهند که بقلعه درآیند چنانچه یک روز
همین اراده سوار شده تا پای قلعه رفتند اما زمیندار مردود از خبرداری بنده های پادشاهی نتوانست
از قلعه برآمده و ایشان ابر تاخیر در فتح قلعه همین سبب است حسب الحکم در باب محافظت پادشاهزاده
و مفتوح ساختن قلعه آنها باید نوشت و مکرر بقلم آورده حواله یار علی بیگ نمود که ڈاک بفرستد نشود
که مثل پادشاهزاده مرحوم و مغفور بمخالفت پیوندد و کار پادشاهی برهم شود فرد حقوق خدمت
صد ساله لعب اطفال ست * به کشوریکه در و کودکان خدا شوند * شریف مکه در هندوستان
دولت بسیار شنیده هر سال برای جلب نفع خود ایلچی میفرستد این مبلغها که میفرستیم برای تحقیق ست
بجهت او فکری بجا باید نمود که بآن جماعت برسد و دست این متلعف حق بران نرسد بسو گران
عمده و مالداران تجار بندر مبارک آن سمت از طرف خود بنویسید که اگر بطوری معرفت آنها بمردم
اهل استحقاق حرمین شریفین سالم توانند رسید بوساطت آنها ارسال داشته آید خواهی نخواهی منحصر
در اظهار و شهرت نه در سرکار رد الاهمیت مطلب خشنودی ارواح مطهره حضرات جناب جل و علا
و حبیب دوست صلی الله علیه و آله و صحابه در صورتیکه اینهم متعذر باشد چه مستحقان این ملک
نباید رسانید که در همه مقامات جلوه او سبحانه اظهر ست نحن اقرب الیه من حبل الورید رقعات
بنام اسد خان رقعه ۱۴۵ به حسین پور خلافت محمد معظم شاه بهادر بنویسید بلکه عرضداشت کنند
که تجویز خدمت فوجداری جلال آباد شیخ کریم الله بسیار بجا باشد پدرش سپاهی بود و هم متصدی ان
احوالش مفصل اطلاع نداریم منصب و جمعیت بر نگارد از خارج بعرض رسید که وکیل منصب دارایکه

در صوبهٔ کشمیر جاگیر دارد بنا بر قضیهٔ محصول جاگیر که از عامل کشمیری وطن میخواهد در کچهری دیوانی ان
مدتی رجوع داد برعایت وطن داری حق آن منصب‌داران کشمیری بی بهره نمیدمانند درین صورت
جهلا اگر عذر جهالت و بی‌علمی کنند شاید که اکرم الاکرمین کرم کند اما عالمان را چه عذر است مکرر باد و ارز
گفته‌ایم و باز میگوییم که مارا در احقاق حق و رفع تعدی متعدی ترددی دیدگی هیچ یکی از فرزندان نیست
تا بدیگری چه رسد سرپیچ مرصع بهر امیر که مرحمت شده غیر از روز مبارک یکشنبه نه بندد و بهمان اکتفا کند
و از خود بنا ز در رقعهٔ ۱۷۶ بفرزند عزیز بهادر را بنویسد که دنیا رفت و آخرت آمدنی شد چیز یادگار
خواهد ماند بکار خواهد آمد و همراه بغارگور خواهد رفت همین امور خیر که عبارت از باقیات صالحات است
امروز خود را فردای فتنگان باید دانست عاقل آن است که وقت حال را که بین الماضی و الاستقبال است
غنیمت اندوازد امر خیر و صلاح آنچه تواند فورا بعمل آرد و حال را رفته و آینده را شده پندارد زیرا که
حال را روی در رفتن است و آینده را رو در آمدن فرد سعدی همه فرپند مردم + میگوید و خود نمیکند
گوش + رقعهٔ ۱۷۷ فدوی با اخلاص اکه بدیدهٔ او فرستادیم و جهت تنبیه پدر و پسر اعتبار او فرد
ظاهر نخوت و پندار افزود و قدر خود را کم کرد استغفر الله لازم است که لوازم اعتذار و استغفار
بر خود واجب شمرده بدیرهٔ نصرت جنگ برود و عذرها بخواهد و خود را از زمرهٔ پیشدستان
پدر شس انگاره و ذالقه کانه کهو فراموش ننماز د نظم هیچ دانی که شیر مردی چیست + شیر مرد زمانه
دانی کیست + آنکه با دشمنان تواند ساخت + وانکه با دوستان تواند زیست + رقعهٔ ۱۷۸
بفرزند عالیجاه عرضداشت کند ایشان باستشفاع تقصیر اعتبار خان کرده اند احتمال قوی که
سید سعدالله درویش نوشته باشد بنویسید که عبدالقادر بیدل درین مقام دو مصراع چسپ گفته
فرد بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن + اجابت از در حق بهر استقبال می آید بنام ابوالقاسم خان
که بخطاب ملتفت خان سرفراز شده بود و بعد فوت امیر خان بامیر خان مخاطب شده دارد

خواصان آنحضرت گشته و خیلی در مزاج اقدس راه داشت و لطیفهای حسب حال و بموقع بعرض
میرسانید صادر شد رقعه ۷۹ ابمحمد اعظم شاه باید نوشت که ما ذوالفقار حسن دیانت و جوهر شعور
ایشانیم زاهده بانو انکه بیچاره تا چند بحال تباه دردمند خواهد ماند بر ما و شما حقی دارد و آتلاف
حق موجب ناخشنودی خالق ست میدانند که فضل شاه حضرت آفریدگار آمرزگار چقدر عفو
جرائم بیشمار عاصیان بر کرده امید باید برای خدا و خاطر ما کینه دیرینه و غبار پشمینه از سینه بردارند و
آن ضعیفه را که غیر از شما دیگری ندارد مشمول عواطف گردانند نواسه‌ها پیش انچه کردند سزای آن
روز بد دیدند دنیا گذشتنی و گذاشتنی ست لهذا با همه کس آشتی ع ناکرده گناه در جهان کیست بگو
کلمه غریب از زبان میان عبداللطیف قدس سره الشریف یاد داریم که خدا ناترس را در مزاج
راه دادن و زودی حق را از در راندن بدترین گناهان ست مؤثر حقیقی زبان عاصی بمعاصی را
اثر بخشاد زیاده بدین چه باید نوشت که نباید نوشت رقعه ۸۰ حسب الحکم آنکه سرفراز خان
عبداللطیف خان هرگاه برای سلام جملة الملک مدار المهام بیایند ایشان اگر سوار اسپ باشند
بعد سلام دست بر سر گذاشته عقب ایشان برود و اگر بر پالکی سوار باشند بعد سلام مختار است
و اگر بر فیل باشند برابر راه برود اگر متکلم شوند جواب بدهد و الا لا در او کا نهو و دیگر
پنجهزاریان از اسپ فرود آمده سلام کنند ایشان او را پان دهند دیگران را علیات
نقل شقه ۸۱ - شاه عالیجاه که بافضل خان صادر کرده بودند سید کمال خان درگذشت
بوکیل باید نوشت که بعرض رساند احوال متعینان این صوبه از حضرت پنهان نیست
عنایت الله خان حسن عمل سرکار میداند از حضور پرنور هر که لائق این کار داند تقرر نمایند
کشمیری درین صوبه نیست که ما مقرر کنیم عنایت الله خان راضی شود ضابطه این فخان الیه عمل کاغذی
خواهد بود وصول شدنی نیست پرگنه از جمع می افتد و رعایا ویران میگردند و نهیب او

باین درجه بگوشش میخورد که اگر بجای یک روپیه لک روپیه بیارد منظور نیست تغیر بغیر تغیر درکارها خوف الٰهی و واهمهٔ بازپرس پادشاهی شرط است دیوان را نباید که خویش و اقربا را کار فرماید میر مرتضی درهوفی باشد و دیگر هرکه اعتماد بر عمل او باشد برود جاگیر سرِ اعظم و اخذ و جرمال عمال نگرفته ایم

نام هر مقام کا ۱۲

خاتمة الطبع

بعد حمد منشی کائنات و نعت سر دفتر موجودات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات مخفی مباد که درین هنگام میمنت انجام انشای دلپذیری و منشات بی نظیری موسوم برقعات عالمگیری ملقب بکلمات طیبات که بحکم کلام الملوک ملوک الکلام سرآمد کلام سخنوران و درة التاج بلاغت و بیانست در مطبع صاحب مجد و احتشام مصدر فیض و انعام جناب منشی نول کشور لازال بالفرح و السرور در شهر کانپور بماه اگست سنه ۱۸۸۶ع مطابق ماه ذی قعده سنه ۱۳۰۳ھ نوبت مفتم رونق طبع گرفته ضیای اختتام پذیرفت

قطعهٔ تاریخ طبع از فکر رسای مورخ باکمال منشی بهگونديال صاحب المتخلص به عاقل الحبیب مطبع هذا

ناشر بے عدیل عالمگیر	لائق آفرین و تحسین است
خوب املا نمود این انشا	که فصیح و بلیغ و رنگین است
بهر تاریخ طبع او عاقل	گو که انشای بهجت آئین است

۱۳۰۳ھ

کتب خانہ

جامعہ عثمانیہ

۱- اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس تعلیمی، مجلس انتظامی
معتمدات و نظامت ... کو کتابیں ایک ماہ کیلئے دی جائیں گی

۲- اساتذہ جامعہ عثمانیہ و کلیات ... ایک ماہ کیلئے ... دی جائیں گی
اور اراکین دارالترجمہ ... کتابیں ایک ماہ کیلئے ... دی جائیں گی
... اور ...

۳- طلباء ... ختم شدہ دو کتابیں ... ایم اے، ایل ایل بی و تحقیقاتی طلباء ...
... تین کتابیں ... لے سکیں گے
... پندرہ پندرہ دن کیلئے دی جائیں گی ... کے حساب
طلباء کی کتابیں دو ہفتہ ...

۴- ... ایک آنہ یومیہ فی کتاب ... جرمانہ لیا جائیگا
... شرط ... کتابیں اگر جاری کی جائیں گی ... عوض ...
... کتاب کا لانا لازم ہے
... کتابیں گم یا خراب ہو جائیں تو ... جائیں گی ... قیمت ...

۵- کتابوں پر کسی قسم کا نشان ... یا ...
... جائیگا

۶- قلمی نسخے ... جاری نہ کئے جائیں گے ...